

## ارزیابی انتقادی باورهای رایج در حوزه مطالعات تصریح از منظر زبان‌شناسی شناختی اجتماعی:

## گامی در مسیر مفهوم‌سازی مجدد تصریح در ترجمه

سهیل دانش‌زاده<sup>۱\*</sup>، غلامحسین کریمی‌دوستان<sup>۲</sup>

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، ایران

۲. استاد زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، ایران

پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۴

دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۶

## A Critical Evaluation of Widespread Beliefs in Explicitation Studies from the Perspective of Social Cognitive Linguistics: A Step in the Direction of Reconceptualizing Explicitation in Translation

Soheil Daneshzadeh<sup>\*1</sup>, Gholamhosein Karimi-Doostan<sup>2</sup>

1. Ph.D. in Linguistics, University of Tehran, Iran

2. Professor of Linguistics, University of Tehran, Iran

Received: 2021/02/04

Accepted: 2021/05/04

10.30473/ijl.2022.57338.1437

## Abstract

In this research we critically evaluate two fundamental beliefs in explicitation studies. Our point of departure will be social cognitive linguistics. These beliefs are as follows: 1) Degrees of explicitness are determined on the basis of linguistic forms. 2) Explicitation is by definition specification. Through evaluating the first beliefs, we argue that degrees of explicitness cannot always be attributed to linguistic forms and other variables such as shared encyclopedic knowledge and contexts should be taken into account. Through evaluating the second beliefs we apply secondary analysis to four examples which have been taken from two previous researches, and demonstrate that it is not the process of specification that has caused explicitation in those cases and consequently explicitation cannot be reduced to this one construal operation. So these beliefs not only are unreliable, but also-being widespread- they have almost made it impossible for researchers to search for and sufficiently explain many potential instances of explicitation. In light of these findings we propose that explicitation researchers should take into account the socio-cognitive motivations for this type of translational shift, and explicitation and explicitation mechanisms should be defined in terms of various conceptualization processes that take place in the process of explicitation.

**Keywords:** Explicitation, Translation, Semantic Frame, Encyclopedic Meaning, Context, Construal Operations, Sociolinguistics.

## چکیده

در این پژوهش می‌کوشیم با بهره‌گیری از دستاوردهای زبان‌شناسی شناختی اجتماعی، دو باور رایج در حوزه مطالعاتی تصریح ترجمه‌ای را ارزیابی انتقادی کنیم. باورهای دوگانه طرح و نقد شده در این مقاله عبارت‌اند از: ۱) می‌توان واحدهای زبانی مستقل از بافت را بر اساس میزان صراحت آنها درجه‌بندی کرد. ۲) تصریح نوعی مشخص‌سازی است. در ارزیابی باور اول با کاربرست تحلیل کیفی این نتیجه حاصل شده است که درجه‌بندی صورت‌های زبانی بر حسب میزان صراحت آنها، بدون در نظر گرفتن بافت و دانش دایره‌المعارفی مشترک میان اعضای جامعه امکان‌پذیر نیست. در نقد باور دوم با تحلیل ثانویه داده‌هایی که در پژوهش‌های پیشین نقل شده‌اند، نشان داده‌ایم که تصریح معنی، منحصر به عملیات تعبیرگری مشخص‌سازی نیست و دگرگونی در دیگر عملیات‌های تعبیرگری نیز منجر به تصریح ترجمه‌ای می‌شود؛ دگرگونی‌هایی که متناسب با زبان-فرهنگ مقصد به کار بسته می‌شوند. بنابراین، این باورها قابل اتکا به نظر نمی‌رسند، و غلبه آنها بر پژوهش‌های حوزه تصریح مانع از بازشناسی دیگر مصداق‌های بالقوه تصریح و تبیین آنها شده است. نظر به اتکاناپذیری باورها و رویه‌های پیشگفته، پیشنهاد می‌شود که پژوهش‌های حوزه تصریح بدون اتکا به این باورها و با توجه به انگیزه‌های شناختی-اجتماعی وقوع این تغییر ترجمه‌ای و تنوع فرایندهای مفهوم‌سازی دخیل در آن انجام‌پذیرند

**کلیدواژه‌ها:** تصریح، ترجمه، قالب معنایی، معنی دایره‌المعارفی، بافت، عملیات‌های تعبیرگری، زبان‌شناسی اجتماعی.

\*Corresponding Author: Soheil Daneshzadeh

Email: daneshzade@ut.ac.ir

\* نویسنده مسئول: سهیل دانش‌زاده

## مقدمه

برونداد این فرایند باریک نشده‌اند. به نظر می‌رسد جست‌وجوی عوامل تمایزبخش صورت‌های صراحت‌یافته از صورت‌های صراحت‌نیافته (یا صورتی با صراحت بیشتر از صورتی با صراحت کمتر) در مناسبات صرفاً صوری میان اقلام زبانی گستره وسیعی از مظاهر این فرایند را از نظر دور نگه داشته است، یا تحلیل و تبیین آن مظاهر را مشکل‌آفرین کرده است. بخش دیگری از آشفتگی موجود را می‌توان فرآورده سلطه نسبی برخی از باورها در این حوزه مطالعاتی دانست؛ باورهایی که شکل‌گیری‌شان با عامل پیشگفته، یعنی همان عدم‌توجه کافی به مناسبات حاکم میان درونداد و برونداد فرایند تصریح، بی‌ارتباط نبوده است. تعیین تکلیف نظری ما با این باورها از پیش‌نیازهای گریزناپذیر برای تدوین تعریفی از این مفهوم است که مظاهر پرتنوع آن را زیر چتر مفهومی خود بگنجانند و از پس «تبیین» این مظاهر نیز برآید. هدف از این پژوهش نیز زمینه‌سازی برای گام نهادن در مسیر تدوین چنان تعریفی است. به این منظور مبتنی بر آموزه‌های زبان‌شناسی شناختی در حوزه سازوکارهای معنی‌سازی، و با در نظر گرفتن جنبه اجتماعی معنی، می‌کوشیم اتکاپذیری دو باور رایج در حوزه مطالعات تصریح را بررسی کنیم. باورهای دوگانه طرح و نقد شده در این مقاله عبارت‌اند از: ۱) می‌توان انواع واحدهای زبانی مستقل از بافت را بر اساس میزان صراحت آنها درجه‌بندی کرد. ۲) تصریح نوعی کاربرست فرایند مشخص‌سازی است.

ساختار مقاله پیش رو به این شرح است: در بخش پیشینه پژوهش بخشی از تنوع چشمگیر رهیافت‌ها به تصریح را در قالب پنج نگرش کلی بازنمایی می‌کنیم. در بخش پایگاه نظری از مبانی زبان‌شناسی شناختی و روایت اجتماع‌محور آن یاد خواهیم کرد. در بخش روش‌شناسی به روش پژوهش خواهیم پرداخت. پس از آن دو باور رایج در این حوزه مطالعاتی صورت‌بندی و ارزیابی می‌شوند. واپسین بخش نیز به نتیجه‌گیری اختصاص خواهد یافت.

## پیشینه پژوهش

این بخش به دو زیربخش تقسیم شده است. در زیر بخش اول به مرور مطالعات نظری حوزه تصریح ترجمه‌ای خواهیم پرداخت. در زیربخش دوم، از آن دسته از پژوهش‌های زبان‌شناختی محققان ایرانی یاد می‌شود که کوشیده‌اند همزمان از رویکرد شناختی و اجتماعی بهره‌گیرند.

وینی<sup>۱</sup> و دربلنه<sup>۲</sup> (۱۹۵۸) نخستین پژوهشگرانی هستند که دگرگشت تصریح ترجمه‌ای<sup>۳</sup> را شناسایی کرده‌اند. بنا به تعریف پیشنهادی این دو پژوهشگر به کاربرستن راهبردهای تصریح‌گر در ترجمه موجب می‌شود نوع ویژه‌ای از اطلاعات مفلوظ‌نشده در متن مبدأ<sup>۴</sup>، در متن مقصد<sup>۵</sup> علنی و مفلوظ شوند؛ این نوع ویژه از اطلاعات ناگفته‌ها یا محتواهای موسوم به «بین‌سطوری» هستند که در متن مبدأ صرفاً به تلویح انتقال یافته‌اند و استنباط آنها تنها با رجوع به بافت متنی یا بافت موقعیت امکان‌پذیر شده است. در آغاز کار، از جمله در بلوم کالکا<sup>۶</sup> (۱۹۸۶)، تصور غالب این بوده است که ابزارهای انسجام‌بخش<sup>۷</sup> مهم‌ترین میزبان این فرایند هستند. با این حال، پژوهش‌های بعدی مظاهر تصریح را در ترازهای گوناگون زبان‌شناسایی کرده‌اند. به این ترتیب، با سپری شدن چند دهه تنوع مصداق‌های تصریح افزایش چشمگیری یافت. برای نمونه، کلادی<sup>۸</sup> و کارولی<sup>۹</sup> (۲۰۰۵: ۱۵) تصریح را فرایندی می‌دانند که دامنه کاربرست‌پذیری وسیعی دارد و به شکل‌های مختلف تظاهر می‌یابد. به زعم ایشان، هرگاه واحد زبانی دارای معنای عام‌تر، در متن مقصد با واحدی دارای معنایی خاص‌تر/مشخص‌تر جایگزین گردد، هرگاه معنای پیچیده یک واژه در متن مبدأ با توسل به چند واژه در متن مقصد بیان شود، هرگاه که یک جمله در متن مبدأ به چند جمله در متن مقصد منقسم گردد، یا هر زمان که عبارتی از متن مبدأ به مرتبه «بند» در متن مقصد ارتقا یابد، فرایند تصریح در کار بوده است. هزینه افزایش تنوع مصداق‌های تصریح، بروز اختلاف‌نظر درباره نحوه شناسایی مصداق‌های آن بوده است. این آشفتگی در الگوهای مصداق‌یابی تصریح‌حاکمی از آشفتگی بنیادی‌تر پیرامون «چیستی» این پدیده و ویژگی‌های معنی‌شناختی-کاربردشناختی آن است.

بخشی از ناکامی پژوهش‌های جاری در مفهوم‌سازی نظام‌مند تصریح ناشی از این است که مطالعات تصریح‌شناسانه به اندازه کافی در رابطه میان درونداد و

1. Vinay
2. Darbelant
3. explicitation
4. source text
5. target text
6. Blum-kulka
7. cohesive devices
8. Klaudy
9. Karoly

### پیشینه مطالعات نظری حوزه تصریح

در این مجال، به پنج رهیافت عمده در حوزه مطالعات تصریح اشاره می‌کنیم: فرضیه تصریح<sup>۱</sup>، فرضیه عدم‌تقارن<sup>۲</sup>، رهیافت نقش‌گرا<sup>۳</sup>، رهیافت شناختی<sup>۴</sup> و رهیافت مخاطب‌محور<sup>۵</sup>. در اینجا کوشیده‌ایم ترتیب معرفی این رهیافت‌ها متناسب با شهرت آنها در مطالعات حوزه تصریح ترجمه‌ای باشد. رهیافت مبتنی بر «فرضیه تصریح» با سابقه‌ترین رویکرد منسجم به این پدیده است. بنا به این فرضیه، یک ترجمه از متن غیرترجمه‌ای متناظر با خود، صریح‌تر است؛ حال چه این متن متناظر، متن مبدأ باشد چه متنی مقایسه‌پذیر<sup>۶</sup> در زبان مقصد. بر اساس نخستین روایت از فرضیه تصریح (بلوم کالکا، ۱۹۸۶: ۱۹) ترجمه همواره و ناگزیر به تولید متنی در زبان مقصد می‌انجامد که در قیاس با متن مبدأ حشوآمیزتر است. این پرخشوی، عمدتاً خود را در صریح‌تر ساختن انسجام درون‌متنی یا پیوستگی<sup>۷</sup> متن نمایان می‌کند. این نوع افزایش صراحت به این معنا است که از میان عوامل پیوستگی آفرین، ابزارهایی گزینش می‌شوند که پیوستگی میان اجزای متن را آشکارتر بیان می‌کنند.

دومین رهیافت را می‌توان رهیافت مبتنی بر فرضیه عدم‌تقارن نام‌گذاری کرد. آنچه زمینه وضع این فرضیه را فراهم کرده است، به رسمیت شناختن وجود انواع متفاوتی از تصریح است. کلادی (۲۰۰۸: ۱۰۸-۱۰۴) چهار قسم تصریح را از یکدیگر متمایز می‌کند: اجباری<sup>۸</sup>، اختیاری<sup>۹</sup>، کاربردشناختی<sup>۱۰</sup> و ذاتی ترجمه<sup>۱۱</sup>. کلادی (۲۰۰۹: ۲۹۰) با وضع فرضیه عدم‌تقارن زمینه‌گذار از فرضیه تصریح را فراهم می‌کند. بنا به پیش‌بینی این فرضیه تصریح در ترجمه از زبان «الف» به زبان «ب» همواره با تلویح از زبان «ب» به زبان «الف» مقارن نیست. بنا به روایت اصلاح‌شده بشیر<sup>۱۲</sup> (۲۰۱۱: ۵۹) از این فرضیه، «تصریحات اجباری، اختیاری و کاربردشناختی در یکی از جهات ترجمه، یعنی از زبان الف به زبان ب، پرسامدتر از تلویحات متناظر در جهت معکوس‌اند» (بشیر، ۲۰۱۱: ۵۹-۶۰). روایت بشیر گرایش به تصریح در

ترجمه را به رسمیت می‌شناسد و با این حال، آن را به یک جهانی مستقل ذاتی ترجمه منتسب نمی‌سازد. رهیافت نقش‌گرای هاوس<sup>۱۳</sup> (۲۰۰۴)، تنوع ترجیحات گفتمانی رایج در هر زبان را عامل احتمالی تصریح در ترجمه می‌داند و مدعای اصلی فرضیه تصریح، یعنی جهانی بودن تصریح، را انکار می‌کند (هاوس، ۲۰۰۴: ۱۹۳). هاوس با مقایسه متون ترجمه‌شده از انگلیسی به آلمانی و بالعکس، نشان می‌دهد که گرایش مترجمان آلمانی به تصریح، در مقایسه با هم‌تایان انگلیسی افزون‌تر بوده است. از آن سو، در ترجمه انگلیسی متون آلمانی میزان حذف‌ها و پوشیده‌گویی‌ها در متن مقصد افزایش یافته است. فرضیه‌ای که ذات ترجمه را باعث‌وبانی تغییرات تصریح‌گر می‌داند، از پس تبیین نتیجه ذکرشده بر نمی‌آید. هاوس این تفاوت را با رجوع به هنجارهای ارتباطی حاکم در این جوامع زبانی تبیین‌پذیر می‌داند.

در رهیافت شناختی کروگر<sup>۱۴</sup> (۲۰۱۴) تصریح فرایندی معرفی می‌شود که مترجم با اجرای آن «متن مقصد را از متن مبدأ مشخص‌تر<sup>۱۵</sup> می‌کند» و از یک مفهوم‌پردازی واحد، تعبیری ارایه می‌دهد که در قیاس با متن مبدأ طرح‌وارگی<sup>۱۶</sup> کمتر یا مشخص‌بودگی<sup>۱۷</sup> بیشتری دارد. ابزار نظری کروگر در توصیف تصریح، دوگانه طرح‌واره‌سازی<sup>۱۸</sup>/مشخص‌سازی<sup>۱۹</sup> به مثابه یکی از فرایندهای مفهوم‌پردازی است. در نقد باور دوم از دیدگاه او با تفصیل بیشتر یاد خواهیم کرد.

حلقه مفقوده رهیافت‌های پیشگفته نقش ارزیابی مترجم از حوائج ارتباطی مخاطب در نفس توسل به فرایند تصریح و در گزینش مجاری ظهور و بروز آن است. پژوهش‌هایی که ذیل عنوان رهیافت مخاطب‌محور قابل معرفی هستند، همگی گام‌های قابل‌اعتنایی در رفع این نقیصه اساسی برداشته‌اند. هلتای<sup>۲۰</sup> (۲۰۰۵) ایده تصریح به مثابه پردازش‌پذیری بیشتر را در تقابل با برداشت رایجی پیش می‌کشد که در چارچوب آن تصریح به یک فرایند صرفاً زبانی-متنی فروکاسته می‌شود. به زعم وی، صراحت حقیقی، حاصل ابهام کمتر و پردازش ساده‌تر است. به همین ترتیب تصریح نیز تعبیری دانسته می‌شود که بناست ابهام را رفع کند و پردازش پاره‌گفتار را برای مخاطب ساده‌تر سازد.

1. explicitation hypothesis
2. asymmetry hypothesis
3. functional approach
4. cognitive approach
5. audience-based approach
6. comparable text
7. cohesion
8. obligatory
9. optional
10. pragmatic
11. translation inherent
12. Becher

13. House
14. Kruger
15. specific
16. schematicity
17. specificity
18. schematization
19. specification
20. Heltai

## مطالعات پژوهشگران ایرانی با تلفیق آموزه‌های

### زبان‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی شناختی

در پنج سال اخیر، یکی از مظاهر بهره‌گیری همزمان از رویکردهای شناختی و اجتماعی، یعنی رویکرد زبان‌شناسی اجتماعی شناختی<sup>۱</sup>، الهام‌بخش شماری از محققان ایرانی بوده است. گام‌آغازین در این حوزه را می‌توان به پژوهش‌های زندی و احمدی (۱۳۹۵) نسبت داد. زندی و احمدی (۱۳۹۵: ۱۱۴) نام‌شناسی اجتماعی-شناختی<sup>۲</sup> را به عنوان یکی از زیرمجموعه‌های زبان‌شناسی اجتماعی-شناختی معرفی می‌کنند. در این چارچوب، نام خاص (که خود نیز می‌تواند حامل دانش دایره‌المعارفی<sup>۳</sup> متناظر با خود باشد) نوعی از مفهوم‌سازی تلقی می‌شود که یک پای آن در قابلیت‌های شناختی فرد است، و پای دیگر آن در جهت‌گیری‌های فرهنگی یا جهان‌بینی‌های رایج در لایه‌های پرتنوع اجتماع (زندی و احمدی، ۱۳۹۵: ۱۱۵). یوسفی‌راد و متشرعی (۱۳۹۷) نیز به شرح ضرورت کاربرد زبان‌شناسی اجتماعی شناختی در امر فرهنگ‌نگاری می‌پردازند. کاربرد این رویکرد در تدوین فرهنگ لغات، این زمینه را فراهم می‌کند که افزون بر بازنمایی معانی چندگانه یک واژه و میزان برجستگی هر یک از معانی در مدخل‌های واژگانی، تنوعات درون‌زبانی، از جمله تنوعات کاربردی و گویشی در حوزه معانی واژه‌ها، در فرهنگ لغات بازتاب یابند (یوسفی‌راد و متشرعی، ۱۳۹۷: ۱۰۹). دبیرمقدم و همکاران (۱۳۹۷) در پژوهشی که به نحوی پیش‌درآمد دست‌کم سه مطالعه موردی بعدی بوده است، به معرفی رویکرد زبان‌شناسی اجتماعی شناختی پرداخته‌اند.<sup>۴</sup> پژوهشگران یادشده بر این نکته تأکید می‌کنند که زبان‌شناسی اجتماعی شناختی کوشش ارزنده‌ای است که در صدد جبران نادیده‌انگاشتن تنوعات معنی‌شناختی، و اساساً جبران مغفول‌ماندن مقوله معنی، در مطالعات زبان‌شناسی اجتماعی است. این رویکرد از

جست‌وجوی معنی انواع تنوعات واجی یا صرفی-نحوی، درمی‌گذرد و به کندوکاو در «تنوع معنی» نزد گویشوران مختلف یک زبان روی می‌آورد (دبیرمقدم و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۵). مبتنی بر این زمینه نظری، سه پژوهش بعدی به ملموس ساختن این واقعیت زبانی-اجتماعی می‌پردازند که چندمعنایی نمادهای زبانی نزد گویشوران یک جامعه گفتاری یکسان نیست. متشرعی و یوسفی‌راد (۱۳۹۸الف) چندمعنایی «تپل» را بر حسب متغیرهای اجتماعی سن و جنسیت توصیف می‌کنند. در پژوهش مزبور تأکید می‌شود که الگوهای چندمعنایی نزد گویشوران مختلف متفاوت است. متشرعی و یوسفی‌راد (۱۳۹۸ب) نیز نشان می‌دهند که توزیع معانی مرکزی و حاشیه‌ای نماد «جیگر» با تغییر گروه اجتماعی تغییر می‌کند. یوسفی‌راد، متشرعی و دبیرمقدم (۲۰۱۹) نیز وابستگی الگوهای چندمعنایی «شاخ» را به متغیرهای پیشگفته (جنسیت و سن) نشان می‌دهند. از جمله یافته‌های پژوهش مزبور این است که سن بیش از جنسیت بر توزیع معانی مرکزی و حاشیه‌ای «شاخ» اثرگذار است و برای نمونه، «شاخ» در معنای «برجسته» در میان اعضای گروه سنی کمتر از ۱۸ سال، و نیز گروه سنی ۱۹ تا ۳۰ سال، بیش از سایر گروه‌های سنی کاربرد دارد (یوسفی‌راد، متشرعی و دبیرمقدم، ۲۰۱۹: ۸۳).

آنچه از مرور پیشینه پژوهشی زبان‌شناسی اجتماعی شناختی دست‌گیر پژوهش حاضر است، بهره‌گیری همزمان این مطالعات از مبانی زبان‌شناسی شناختی و زبان‌شناسی اجتماعی است. با این حال، چنانکه در بخش بعد شرح خواهیم داد، در رویکرد مدنظر ما، در عین بهره‌برداری از رویکردهای اجتماعی و شناختی، چنانکه از نام رویکرد، یعنی «زبان‌شناسی شناختی اجتماعی»، برمی‌آید، سوبیه غالب «شناختی» خواهد بود.

## پایگاه نظری

در زبان‌شناسی شناختی، که یکی از پررویش‌ترین هماوردهای نظری زبان‌شناسی زایشی تلقی می‌شود، نه زبان پیمانهای مجزا در ذهن آدمی است و نه جنبه‌های گوناگون زبان، از ساخت‌واژه و نحو گرفته تا واج‌شناسی و معنی‌شناسی، بخش‌هایی مستقل از یکدیگر. از این نظرگاه زبان‌تافته‌ای نیست که جدا از سایر توانمدهای شناختی انسان بافته شده باشد، و از همان قابلیت‌ها و محدودیت‌هایی تبعیت می‌کند که بر دیگر توانایی‌های ذهنی او حاکم هستند. در

1. Cognitive Sociolinguistics
2. Sociocognitive Onomastics
3. encyclopedic knowledge

۴. پژوهشگران مزبور صورت «زبان‌شناسی شناختی اجتماعی» را به عنوان معادل Cognitive Sociolinguistics به کار برده‌اند. دلایل این انتخاب در اثر مزبور شرح داده شده است. در مقاله حاضر، برابر لفظ به لفظ این اصطلاح، یعنی زبان‌شناسی اجتماعی شناختی، ترجیح داده شده است. این انتخاب مانع از این می‌شود که آن شاخه پژوهشی، با آنچه از سوی کرافت (۲۰۰۹) / Social Cognitive Linguistics / زبان‌شناسی شناختی اجتماعی نام گرفته است (و در این پژوهش مدنظر است)، خلط شود.

فردی، که کنشی مشترک است، و گوینده بیان خویش را متناسب با مخاطب ساخته و پرداخته می‌کند؛ مخاطبی که می‌کوشد مقصود گوینده را دریابد و بر نیت او از برقراری ارتباط واقف گردد. به باور هولمان (۲۰۱۳: ۴۹۶) نیز در رویکرد پیشنهادی کرافت (۲۰۰۹)، «موقعیت ارتباطی گوینده و شنونده» و ملاحظات حاکم در آن موقعیت، در توصیف و تبیین پدیده‌های زبانی به حساب آورده می‌شود. از آن سو، به باور هولمان (۲۰۱۳: ۴۹۶) «زبان‌شناسی اجتماعی شناختی»، در به میدان کشاندن اجتماع از این فراتر می‌رود و متغیرهای رایج در زبان‌شناسی اجتماعی، یعنی طبقه اجتماعی، پرستیژ، سن و جنسیت و از این قبیل شاخص‌ها، را نیز در توصیف و تبیین لحاظ می‌کند. دیویک<sup>۹</sup>، لوشینا<sup>۱۰</sup> و کلاون<sup>۱۱</sup> (۲۰۱۶: ۴۵۱) نیز تصریح می‌کنند که تعامل مطالعات اجتماعی با زبان‌شناسی شناختی به ظهور دو گرایش منجر شده است. کانون توجه «زبان‌شناسی اجتماعی شناختی» گونه‌های زبانی و تنوعات لیکتال<sup>۱۲</sup> و بازنمایی شناختی این تنوعات گونه‌ای است. از آن سو، به زعم پژوهشگران مزبور، هدف اصلی «زبان‌شناسی شناختی اجتماعی» توصیف نحوه اثرگذاری موقعیت کاربردی و حوایج مخاطب بر انتخاب‌های زبانی گوینده است. حاصل سخن این است که موضوع اصلی در «زبان‌شناسی شناختی اجتماعی»، برخلاف سنت شناخته شده تر «زبان‌شناسی اجتماعی شناختی»، متغیرهایی از قبیل سن و جنسیت نیست و مطالعات مبتنی بر این متغیرها، چنانچه به ابزارهای شناختی هم مجهز باشند، به زبان‌شناسی اجتماعی شناختی واگذار می‌شوند؛ از آن سو، دغدغه «زبان‌شناسی شناختی اجتماعی» ارایه توصیفی از زبان است که بر واقعیت روان‌شناختی تنوع فرایندهای مفهوم‌سازانه تأکید می‌کند، ملزومات اجتماعی حاکم بر مناسبات گوینده-شنونده را به حساب می‌آورد و، در نهایت، تنوع در بهره‌گیری از سازوکارهای تعبیرگری<sup>۱۳</sup> متفاوت و عبارت‌بندی‌های گوناگون را در پرتو ارزیابی گوینده از نیازهای ارتباطی تبیین می‌کند. این همان الگویی است که در کرافت (۲۰۰۹) شرح داده شده است. یکی از بن‌مایه‌های مرکزی مقاله پیشگفته این مدعاست که انتخاب‌های زبانی گوینده در یک موقعیت ارتباطی خاص و متناسب با اقتضات آن به کار بسته

زبان‌شناسی شناختی، معنی، که برخلاف نگرش رایج در رهیافت‌های صورت‌گرا تعیین‌کننده‌ترین تراز یا جنبه زبان پنداشته می‌شود، کاملاً درون‌زبانی هم نیست، و متناظر با دانش دایره‌المعارفی زبان‌ور است؛ دانشی که از پس زیستن انسان صاحب گوشت و پوست و استخوان، در جهان فیزیکی و در فرایندی پویا و برخط (کرافت<sup>۱</sup> و کروژ<sup>۲</sup>، ۲۰۰۴: ۹۷) به دست می‌آید و پیوسته به‌روز می‌شود. اگر چه «اجتماع» هرگز از نظرورزی‌های شناختی غایب نبوده است، با این حال تا پیش از آغاز دهه دوم قرن میلادی جاری، از کلیدواژه‌های این رهیافت نیز به شمار نمی‌رفته است. به زعم ولف<sup>۳</sup> و پولزنهاگن<sup>۴</sup> (۲۰۰۹: ۲۸) پیدایش گرایش اجتماعی در زبان‌شناسی شناختی مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیر از سیر تکاملی این رویکرد است. نیل به این مرحله، یعنی پررنگ شدن نقش اجتماع در مطالعات شناختی، از پس معرفی نسبتاً هم‌زمان دو گرایش اجتماع‌محور در این سنت پژوهشی رقم خورد. عبارت «زبان‌شناسی اجتماعی شناختی»، به‌عنوان نام یک زمینه پژوهشی مجزا و منسجم، نخستین‌بار، در عنوان اثر کریستینسن<sup>۵</sup> و دیرون<sup>۶</sup> (۲۰۰۸) ظاهر شد. پژوهشگران پیشگفته، این ترکیب نوظهور را بازتاب‌دهنده گرایشی دانسته‌اند که می‌کوشد روش‌های تجربی معتبر را در واکاوی ابعاد اجتماعی تنوع زبانی (تنوعات کمی و کیفی مشهود در گونه‌های معیار و غیرمعیار) به کار بندد (کریستینسن و دیرون، ۲۰۰۸: ۱). گیررتس<sup>۷</sup> (۲۰۰۸: ۲۸) نیز متناسب با همین تأکید بر توزیع نامتوازن دانش معنی‌شناختی در میان اعضای یک جامعه، ضرورت توجه به ابعاد اجتماعی تنوع معنایی را یادآوری می‌کند. از آن سو، عبارت «زبان‌شناسی شناختی اجتماعی» در سال ۲۰۰۹ از جانب کرافت در مقاله‌ای (با همین عنوان) معرفی شد که پژوهشگران سنت شناختی را به بازنگری اجتماع‌محور در اصول زبان‌شناسی شناختی رایج فرامی‌خواند. این دو گرایش، در عین بهره‌مندی از شباهت‌های کلی، یکسان نیستند. به زعم هولمان<sup>۸</sup> (۲۰۱۳: ۴۹۶) در «زبان‌شناسی شناختی اجتماعی» زبان نه پدیداری صرفاً ذهنی که فعالیت اجتماعی - تعاملی تلقی می‌شود. کرافت (۲۰۰۹: ۳۹۸) تأکید می‌کند که زبان نه یک امر

1. Croft
2. Cruse
3. Wolf
4. Polzenhagen
5. Kristiansen
6. Dirven
7. Geeraerts
8. Hollmann

9. Divjak
10. Levshina
11. Klavan
12. Ictal
13. construal

قالب<sup>۱۱</sup>، دامنه توجّه<sup>۱۲</sup>/کانون توجّه<sup>۱۳</sup> بهره‌گیری شده است. نظر به تنوع این ابزارها و به‌منظور رعایت انسجام، این ابزارها در همان زیربخشی معرفی شده‌اند که مشخصاً از آنها بهره‌برداری شده است.

### روش پژوهش

در این پژوهش بنیادی می‌کوشیم نشان دهیم دو باور رایج در مطالعات حوزه تصریح فاقد کارایی کافی هستند. مهم‌ترین ابزار روش‌شناختی ما تحلیل ثانویه<sup>۱۴</sup> است. تحلیل ثانویه یکی از ابزارهای متداول برای توسعه نظریه، ساخت یا شناسایی شاخص‌های جدید یک پدیده است. حکیم<sup>۱۵</sup> (۱۹۸۲: ۲) یکی از مصادیق کاربردی تحلیل ثانویه را تحلیل مجدد داده‌های از پیش موجودی می‌داند که به نتیجه یا تفسیری منجر می‌شود که از نتیجه حاصل شده در تحلیل اولیه آن داده‌ها متفاوت باشد، و افقی جدید در پژوهش‌های یک حوزه خاص بگشاید. در نقد دومین باور رایج در مطالعات تصریح‌شناسی (تصریح نوعی مشخص‌سازی است) روش کار ما دقیقاً همین تحلیل کیفی ثانویه است. در آن بخش با نقل سه نمونه سخن‌ما از داده‌های ارایه‌شده در کروگر (۲۰۱۴) و یک نمونه از بشیر (۲۰۱۱) و بهره‌گیری از ابزارهای زبان‌شناسی شناختی و با تأکید بر خصلت اجتماعی-اشتراکی معنی نتیجه‌ای حاصل خواهد شد و تفسیری ارایه خواهیم داد که با ویژگی‌های مفهومی هر یک از فرایندهای مفهوم‌سازی سازگارتر باشد و از پس تبیین پدیده تصریح و تنوع مصداق‌های آن برآید. در نقد باور اول نیز از روش تحلیل کیفی بهره‌مند شده‌ایم. در فرایند ارزیابی آن باور، اجرای یک آزمایش کوچک، در قالب یک مصاحبه محدود و سازمان‌یافته، داده مورد نیاز برای تحلیل کیفی را فراهم ساخته است. از آنجا که اجرای این آزمایش در خدمت ارزیابی انتقادی «یکی» از دو باور (باور اول) بوده است، و به‌منظور رعایت انسجام، منطق حاکم بر طراحی این مصاحبه محدود، ویژگی‌های آزمودنی‌ها، و دلیل لحاظ کردن آن ویژگی‌ها، در همان زیربخشی (باور اول) می‌توان انواع واحدهای زبانی مستقل از بافت را بر اساس میزان صراحت آنها درجه‌بندی کرد. توضیح داده شده‌اند، که جزئیات آن آزمایش و نتیجه حاصل شده شرح داده شده است.

می‌شوند. این یافته که ارزیابی‌گوینده از نیازهای مخاطب در انتخاب‌های زبانی او نقش‌آفرین است، حاکی از نقش برساننده بینادهنیت<sup>۱</sup> در سامان‌دادن به گفتمان و انتخاب‌های زبانی است. به تعبیر هولمان (۲۰۱۳: ۴۹۲) نیز، انگاره زبان‌شناسی شناختی اجتماعی نزد کرافت (۲۰۰۹)، و تأکید مبنایی این انگاره بر نقش تعیین‌کننده موقعیت ارتباطی یا مناسبات جاری میان گوینده و مخاطب، ارتباط تنگاتنگی با مقوله بینادهنیت دارد. می‌توان بینادهنیت را عناصر و تمهیداتی دانست که به برقرار ساختن توجّه مشترک<sup>۲</sup> میان متعاملان کمک می‌کنند (دیسل<sup>۳</sup>، ۲۰۰۶: ۴۶۵). به زعم پژوهشگر پیشگفته گوینده می‌کوشد با جهت‌دهی به مخاطب توجّه او را به مصداق یا مصداق‌های خاصی جلب کند، و اساساً در یک کنش ارتباطی موفق، دو سوی ارتباط قادر شده‌اند که توجّه خود را به مصداق‌های گفتمانی واحد معطوف کنند. ایجاد این توجّه مشترک امری مخاطب‌محور و از اساس کنشی بینادهنی است (گسکویه<sup>۴</sup>، برمز<sup>۵</sup> و ون دی ولد<sup>۶</sup>، ۲۰۱۴: ۱۳۶). این نقش‌های بینادهنی همان کارکردی است که در زبان‌شناسی شناختی اجتماعی به نقش موقعیت ارتباطی در انتخاب‌های زبانی گوینده و تعبیرگری‌های او نسبت داده می‌شود.

کارایی رویکرد «زبان‌شناسی شناختی اجتماعی» در پژوهش پیش‌رو نیز از رهگذر تأکید همزمان آن بر جوانب ذهنی/شناختی و اجتماعی انتخاب‌های زبانی است. در شناسایی فرایندهای ذهنی دخیل در کنش کاربردشناختی تصریح از سازوکارهای مفهومی یا عملیات‌های تعبیرگری<sup>۷</sup> معرفی شده در کرافت و کروگر (۲۰۰۴) بهره خواهیم گرفت؛ کاربردی آن عملیات‌ها را نیز در پرتو ملاحظات بینادهنی، یعنی در پرتو درک گوینده از حوایج تفسیری مخاطب، تبیین خواهیم کرد. ترجیح‌بند عمده استدلال‌ها نیز کیفیت دایره‌المعارفی و اجتماع‌وابسته/اشتراکی معنی (کرافت ۲۰۰۹: ۴۰۴) و نقش الگوهای شناختی آرمانی شده<sup>۸</sup> در معنی‌سازی خواهد بود. در این مقاله از میان مفاهیم زبان‌شناسی شناختی از مشخص‌سازی، مجاز مفهومی<sup>۹</sup>، منطقه فعال<sup>۱۰</sup>،

1. intersubjectivity
2. joint attention
3. Diessel
4. Ghesquiere
5. Brems
6. Van de Velda
7. construal operations
8. idealized cognitive model (ICM)
9. conceptual mtonymy
10. active zone

11. frame
12. focus of attention
13. scope of attention
14. secondary data analysis
15. Hakim

سه‌میه<sup>۳</sup> بیشتر به مردان (تقریباً دو برابر زنان) این یافته نظریه شناختی-اجتماعی است که بر حسب آن، انسان‌ها با شخصیت‌های داستانی/رسانه‌ای هم‌جنس خود همذات‌پنداری<sup>۴</sup> افزون‌تری دارند، یا خود را با افراد هم‌جنس بیشتر مقایسه می‌کنند (جوزه<sup>۴</sup>، ۱۹۸۹: ۱-۳؛ هافیر<sup>۵</sup>، ۲۰۲۰: ۳). از آنجا که در روایت زیر نوع کنش و تجربه منتسب به شخصیت‌های داستان- که هر دو مذکر هستند- با قالب‌واره<sup>۶</sup> اجتماعی آنها (پدر و فرزند) متناسب نیست، و هدف ما نیز تولید ابهام ناشی از فهم و پردازش همین عدم‌تناسب و حساس شدن آزمودنی‌ها به آن بوده است، اختصاص سه‌میه<sup>۳</sup> بیشتر به آزمودنی‌های مذکر (که محتمل‌تر است خود را با دو شخصیت مذکر قصه مقایسه کنند) با هدف افزایش احتمال درک این عدم‌تناسب (اثربخشی ذهنی از آن) انجام پذیرفته است. افزون بر این، از آنجا که رابطه بازنمایی شده در قصه، رابطه پدر-فرزندی (فرزند بزرگسال) است، کوشیدیم آزمودنی‌ها از گروه سنی‌ای انتخاب شوند، که بالقوه می‌تواند در مقام فرزند (که عامل کنش نامتعارف در روایت است) در چنین رابطه‌ای مشارکت کند، یا دست‌کم، طرحواره<sup>۷</sup> رابطه والد-فرزندی در ذهن آزمودنی فعال باشد<sup>۸</sup>:

علی پس از مدت‌ها می‌خواست قدمی بزند. سالها می‌شد که پسرش رضا را ندیده بود. در خیابان اتفاقی او را دید. برخوردشان نه خیلی گرم بود نه خیلی سرد. با هم به خانه علی رفتند. گپی زدند و چایی نوشیدند. بعد از نیم ساعت پای اختلافات قدیمی به گفتگویشان باز شد. هر دو عصبی شده بودند. رضا دیگر از کوره در رفته بود. برخاست. نگاه سنگینی به علی انداخت و سیلی محکمی به گوش او نواخت.

پس از قرائت متن، شش نفر از شرکت‌کنندگان در پاسخ به پرسش نظراتان چیست؟ عباراتی با مضمون «پدره رضا بود یا علی؟»، «مگه رضا پسر نبود؟»، «کدومشون پدر بود؟ کدومشون پسر؟» مطرح کردند. همین متن با تغییر «علی» به «پدرش» در قطعه<sup>۹</sup> «نگاه سنگینی به علی انداخت» برای ۱۰ شرکت‌کننده دیگر (در همان گروه سنی، با توزیع هشت مرد و دوزن) قرائت شد. همان‌گونه که انتظار می‌رفت، هیچ یک از شرکت‌کنندگان پرسش‌های مذکور را نپرسیدند. به دیگر بیان، هیچ‌یک از شرکت‌کنندگان در تشخیص مصداق

لازم به ذکر است که مقابل متون مبدأ نمونه‌های تحلیل شده در زیربخش «باور دوم: تصریح نوعی مشخص‌سازی است» علامت ST (صورت اختصاری source text) و مقابل متون مقصد غیرفارسی و غیرعربی علامت TT (صورت اختصاری target text) به کار رفته است. نام زبان مورد نظر مقابل ST و TT درون دو کمان قرار گرفته است.

### صورت‌بندی و بازنگری دو باور مسلط بر پژوهش‌های حوزه تصریح

در این بخش می‌کوشیم دو باور رایج در حوزه مطالعات تصریح را صورت‌بندی و با اتکا به دستاوردهای معنی‌شناسی شناختی ارزیابی انتقادی کنیم.

#### باور اول: می‌توان انواع واحدهای زبانی مستقل از بافت

را بر اساس میزان صراحت آنها درجه‌بندی کرد.

بخش عمده‌ای از پژوهش‌های حوزه تصریح فرض را بر این گذاشته‌اند که می‌توان میزان صراحت صورت‌های زبانی را با ملاک قراردادن عناصر برسازنده آن صورت‌ها تعیین کرد. برای نمونه، پشیر (۲۰۱۰: ۹۸) در رده‌بندی پیشنهادی‌اش از میزان صراحت واژگانی، ضمیر را دارای کمترین میزان صراحت و تکرار واژگانی را دارای بیشترین میزان صراحت قلمداد کرده است. یارمحمدی (۱۳۸۳: ۱۰-۱۳) نیز رتبه‌بندی جزءنگرانه‌ای از میزان صراحت صورت‌های زبانی به‌دست داده است. در این رده‌بندی، نام خاص واجد بیشترین حد صراحت انگاشته شده و ضمیر دارای کمترین حد صراحت تلقی گشته است. در این طیف ارجاعی، صورت‌های «عنوان»، گروه اسمی + اسم خاص ملکی، گروه اسمی + گروه اسمی اشاره ملکی مراتب مختلف صراحت را اشغال کرده‌اند. به نظر می‌رسد رتبه‌بندی‌هایی از این دست، یک کارکرد کاربردشناختی را به ویژگی‌های زبانی مستقل از بافت احاله می‌دهند. به‌منظور نشان‌دادن نابسندگی این درجه‌بندی مستقل از بافت و تأکید بر ضرورت رجوع به بافت کاربردی در ارزیابی وقوع تصریح، آزمایش کوچکی ترتیب داده شد که یافته‌های آن نشان می‌دهد نام خاص «همواره» از وصف معرف (گروه اسمی) شفاف‌تر نیست. متن زیر برای ۱۰ گویشور زبان فارسی (که به روش نمونه‌گیری در دسترس<sup>۱</sup> و سه‌میه‌ای<sup>۲</sup> انتخاب شدند) همگی بین ۱۷ تا ۴۰ سال با توزیع جنسیتی هفت مرد و سه زن قرائت شد. علت تخصیص

3. identification

4. Jose

5. Hoffner

۶. این تمهیدات جنبه احتیاطی داشتند؛ در عمل تفاوت معنی‌داری میان واکنش زنان و مردان مشاهده نشد.

1. availability sampling

2. quota sampling

که هم دانش مشترک را در بر می‌گیرد و هم باورها و رویکردهای مشترک را، از اینکه عامل کنش «سیلی‌زدن»، «فرزند» باشد، حمایت نمی‌کند. ملاحظه می‌کنید که در تفسیر متن مذکور، یک وجه از زمینه مشترک، یعنی زمینه مشترک شخصی، بهره‌گیری از نام خاص را موجه می‌کند، و وجه دیگر، یعنی زمینه مشترک جمعی، بهره‌گیری از وصف معرفی را که در آن صریحاً نقش‌ها (یعنی پدر یا پسر بودن مرجع) رمزگذاری شده باشند. اگر مترجم همان نام خاص را برگزیند، نسبت به این تنازع بی‌طرف مانده است، و رفع این تنازع به مخاطب واگذار می‌شود؛ مخاطبی که احتمالاً خواهد کوشید با بازخوانی متن اطمینان یابد که، برخلاف انتظار، این «پسر» است که فعل «سیلی‌زدن» را مرتکب شده است. حال، اگر مترجم در عوض نام خاص، وصف معرف را برگزیند، در کنشی پیش‌گیرانه<sup>۵</sup>، که به تعبیر (تنتوچی<sup>۶</sup> و دی‌کریستوفارو<sup>۷</sup>، ۲۰۲۰: ۲) از مصادیق بینادهنیت است، زمینه بروز چنان ابهامی را برچیده است. به این ترتیب، گوینده، که در اینجا مترجم فرضی است، با ملاحظه مخاطب، این نظرگاه را اختیار می‌کند که «گویا مخاطب هنوز با نام خاص هر یک از مشارکان آشنا نشده است». ملاحظه می‌شود که چگونه تلاش گوینده در هدایت مخاطب در امر تفسیر، در یک موقعیت ارتباطی خاص، به انتخاب یک عبارت بندی متفاوت منجر می‌شود. نتیجه حاصل شده را می‌توان با درک شیفرین<sup>۸</sup> (۱۹۹۴: ۱۹۹) از صراحت پیوند زد. پژوهشگر مزبور صراحت را مشخصه‌ای می‌داند که مرتبط با بازنمایی مصادیق است. به زعم وی صراحت را باید مرتبط با ارائه اطلاعاتی دانست که در عمل، شنونده را قادر می‌سازند که مصداق را به‌درستی بازشناسی کند؛ هر چه سرنخ‌هایی که مخاطب را قادر به تشخیص کم‌زحمت مصادیق مورد نظر گوینده می‌سازند، افزون‌تر باشند، صراحت یک پاره‌گفتار افزایش می‌یابد. در نمونه بالا نیز، به دلیل نامتناسبی کنش نسبت‌داده شده به مشارکان با دانش دایره‌المعارفی و اشتراکی مرتبط با آنها، «سرنخ» نه نام خاص - که در رتبه بندی‌های متداول از گروه اسمی صریح‌تر تلقی می‌شود - که وصف معرف است؛ وصفی که با رمزگذاری مفهوم «پدر» زمینه ابهام را برمی‌چیند.

**باور دوم:** تصریح نوعی مشخص‌سازی است.

فاعل چهار جمله پایانی ابهام نداشتند. به نظر می‌رسد در بافت زبانی نمونه ۱، تنافر موجود میان کنش انتساب یافته به «رضا»، یعنی سیلی‌زدن، با دانش دایره‌المعارفی مرتبط با «فرزند» از یک سو، و تنافر میان نقش معنایی کنش‌پذیر<sup>۱</sup> «علی» با دانش دایره‌المعارفی مرتبط با «پدر» از سوی دیگر، زمینه ایجاد تردید در تشخیص درست مصداق را فراهم می‌کند. به دیگر بیان، دانش دایره‌المعارفی تداعی یافته با نقش اجتماعی هر یک از مشارکان انتظاراتی خلاف کنشگری‌ها/کنش‌پذیری‌های منتسب به آنان (سیلی‌زدن و سیلی خوردن) برمی‌انگیزد. این انتظارات نامتناسب با کنش‌ها موجب می‌شوند مخاطبان نسخه اول متن در فرایند تشخیص مصداق‌های هر یک از دو نام خاص با اطمینان خاطر عمل نکنند. کرافت (۲۰۰۹: ۴۰۹-۴۱۰) در شرح ضرورت به حساب آوردن هستی اجتماعی انسان در زبان‌شناسی شناختی بر این حکم تأکید می‌کند که تعبیرگری صرفاً یک فرایند شناختی نیست و همواره در جهت تحقق هدفی خاص، در بطن یک کنش ارتباطی خاص تحقق می‌پذیرد. در خصوص آزمایش ما، کنش ارتباطی مدنظر نقل‌قصه‌ای است از رویارویی پدر و پسر. به نظر می‌رسد تعبیرگری حاکم بر نسخه اول - که مصداق را از رهگذر نام خاص رمزگذاری کرده است - به کامیاب شدن این کنش ارتباطی کمکی نمی‌کند. در نسخه دوم، جایگزین‌سازی نام خاص با وصف معرفی که عنوان همان نقش را در مفهوم خویش بازنمایی می‌کند (در اینجا، جایگزین‌سازی علی با پدرش) ابهام پیشگفته را مرتفع می‌سازد. اکنون، اگر مترجمی در مواجهه با متنی مشابه قطعه فوق، نام خاص را در پاره‌گفتار پایانی گیج‌کننده ارزیابی کند و آن را در متن فرضی مقصد با «وصف معرف» جایگزین سازد، به‌رغم تخطی از ملاک پیشنهادی بشیر، توانسته است مصداق را شفاف‌تر به مخاطب معرفی کند. نباید از نظر دور داشت که نام خاص هر یک از شخصیت‌های پدر و پسر، در همان آغاز متن قصه ذکر شده است، و به این ترتیب بخشی از دانشی را تشکیل می‌دهد که کلارک<sup>۲</sup> (۱۹۹۶: ۹۴-۹۹) آن را «زمینه مشترک شخصی»<sup>۳</sup> می‌نامد. از این رو، بهره‌گیری مجدد گوینده از نام خاص افراد با اتکا به آن زمینه مشترک توجیه‌پذیر است. با این حال، آنچه کلارک زمینه مشترک جمعی<sup>۴</sup> می‌خواند (کلارک: ۱۹۹۶، ۹۴-۹۹)، یعنی زمینه‌ای

5. pre-emptive  
6. Tantucci  
7. Di Cristofaro  
8. Schiffrin

1. patient  
2. Clark  
3. personal common ground  
4. communal common ground



تابع میزان محدودیت‌هایی است که بر یک جهان ممکن اعمال می‌کند (بشیر، ۲۰۱۱: ۸۸-۸۷). به همین ترتیب، تصریح نیز فرایندی ترجمه‌ای انگاشته شده است که با افزایش میزان محدودیت‌های عملی، یعنی با آرایه‌تعبیری محدودتر و مشخص‌تر، متن مقصد را از متن مبدأ اطلاع‌دهنده‌تر می‌کند. در این معنا، تصریح گونه‌ای رابطه‌ی مبتنی بر شمول معنایی دانسته شده است که در آن عنصر مشمول<sup>۵</sup> (برای نمونه، گلابیل در دست دارد) به اقتضای مصادیق کم‌شمارتر یا اعمال محدودیت بیشتر، از شمول‌واژه<sup>۶</sup> (گل) در دست دارد) صریح‌تر تلقی می‌گردد. بشیر (۲۰۱۱: ۸۸) در تحلیل نمونه‌ای خاص، جایگزین‌سازی (سازمان)<sup>۷</sup> در متن مبدأ با (شرکت)<sup>۸</sup> در متن مقصد آلمانی را مصادق صراحت‌بخشی اعلام می‌کند. بشیر در شرح چرایی اطلاق عنوان تصریح به این دگرگشت استدلال می‌کند که «شرکت» در پایگان‌بندی شمول معنایی نوعی «سازمان» تلقی می‌شود و مصادیق آن - در مقام اسم مشمول - «محدودتر» از مصادیق لفظ عام یا شمول‌واژه «سازمان» است. به این ترتیب، «شرکت» از «سازمان» صریح‌تر تلقی می‌شود.

ما با بشیر هم‌نظر هستیم که در بافت خاص متن مذکور در نمونه نقل شده، که نامه شرکتی تجاری به سهامدارانش است، «شرکت» کیفیت صراحت‌یافته‌تری از «سازمان» دارد. با این حال، این صراحت افزون‌تر را تالی ناگزیر و همیشگی رجحان مشمول بر شمول‌واژه نمی‌دانیم؛ بلکه مدعای ما ناظر بر بافت وابستگی و قالب‌وابستگی تصمیم‌گیرانه مترجم است. این مدعا ملموس‌تر خواهد شد اگر نشان دهیم تغییری در جهت معکوس نمونه پیشگفته، در بافتی دیگر، واجد کارکرد صراحت‌بخش است. یکی از نمونه‌های راهگشا، ترجمه فارسی سریال انگلیسی زبان فرار از زندان<sup>۹</sup> است. در این سریال، لفظ *company*/شرکت به شرکتی خصوصی راجع است که به اِتکای برنامه‌ریزی‌های توطئه‌آمیز اقتصادی و برخورداری از بازوی امنیتی قدرت‌مند، نفوذ فراگیر در تمام نهادهای دولتی دارد. این صورت، در ترجمه فارسی به «سازمان» تغییر یافته است. در این نمونه، که الفاظ دخیل در دگرگشت عیناً با نمونه بشیر یکسان است، جهت‌تغییر، خلاف جهت نمونه نقل شده در بشیر است. با این حال، به نظر

کروگر (۲۰۱۴: ۱۸۴) از میان فرایندهای مفهوم‌پردازی شناختی، صرفاً «مشخص‌سازی» را در پدیده تصریح دخیل می‌داند. مشخص‌سازی و طرحواره‌سازی، به تعبیر لانگاکر<sup>۱</sup> (۲۰۰۸: ۱۹)، دو قطب پیوستاری هستند که بر حسب آن سطوح متفاوت از توجه به جزئیات در صورت زبانی بازنمایی می‌شود. هر چه توجه کیفی جزء‌نگرانه در توصیف یک پدیده یا گروهی از عناصر یا روابط میان آنها بیشتر باشد، صورت زبانی میزبان آن توجه از قطب پردازش طرحواره‌ای دورتر و به قطب مشخص‌بودگی نزدیک‌تر است. کروگر (۲۰۱۴: ۱۸۴) بهره‌مندی از مشخص‌بودگی بیشتر را با بهره‌مندی از صراحت بیشتر یکسان می‌داند و تصریح را شگردی ترجمه‌ای می‌پندارد که موجب می‌شود تعبیرگری عرضه‌شده در متن مقصد در قیاس با تعبیرگری آرایه‌شده در متن مبدأ مشخص‌تر گردد. یکسان‌انگاری تصریح با مشخص‌سازی فرض رایجی است که بسیاری از پژوهشگران دیگر در آن سهیم بوده‌اند. برای نمونه کلادی و کارولی (۲۰۰۵: ۱۵) تأکید می‌کنند که «هرگاه واحد زبانی دارای معنی خاص‌تر جایگزین واحد زبانی حامل معنی عام‌تر شود، تصریح رخ داده است». تعبیر بشیر (۲۰۱۱: ۸۷) نیز که بر حسب آن پاره‌گفتار صریح‌تر، در قیاس با بدیل کمتر صریح خود، «محدودیت‌های» بیشتری بر جهان ممکن<sup>۲</sup> تحمیل می‌کند، بیان دیگر معادل‌انگاری تصریح با مشخص‌سازی است.

این بخش به دو زیربخش تقسیم می‌شود. در زیربخش اول با نقل نمونه‌ای انگلیسی-آلمانی از بشیر (۲۰۱۱) و مقایسه آن با نمونه‌ای انگلیسی-فارسی عدم‌انحصار تصریح در مشخص‌سازی را تبیین خواهیم کرد. در زیربخش دوم می‌کوشیم نشان دهیم که تفسیر موسع و غیراختصاصی کروگر (۲۰۱۴)، که پژوهش خود را در چارچوب زبان‌شناسی شناختی انجام داده است، از فرایند مشخص‌سازی منجر به گسترش بی‌حدوحصر حوزه مصادیقی آن شده است. به‌منظور افزایش نیروی استدلال سه مورد از مثال‌های نقل شده در اثر کروگر، در زیربخش مربوطه طرح و ارزیابی مجدد می‌شوند.

### تحلیل و نقد نمونه از بشیر (۲۰۱۱)

بشیر (۲۰۱۱) نظریه تصریح خود را بر معنی‌شناسی صورتی<sup>۳</sup> بنا می‌نهد. در این چارچوب، میزان اطلاع‌دهندگی<sup>۴</sup> یک گزاره

5. hyponym  
6. superordinate  
7. organization  
8. das unternehmen  
9. Prison Break

1. Langacker  
2. possible world  
3. formal semantics  
4. informativeness

می‌رسد که انگیزه تغییر اعمال شده، انگیزه کاربردشناختی تصریح است. توسل به مفاهیم قالب و الگوهای شناختی آرمانی شده نیز درک زمینه اخذ تصمیم مترجم را در هر دو مورد امکان‌پذیر می‌کند.

در رهیافت شناختی امکان دلالت‌گری هر نماد زبانی وام‌دار تعلق آن به شبکه پیچیده‌ای از سایر عناصر زبانی مرتبط است؛ شبکه‌ای که فیلمور<sup>۱</sup> (۱۹۸۲: ۱۱۲) آن را قالب نام‌گذاری می‌کند. هر نما<sup>۲</sup> (مفهوم‌گزینش‌شده‌ای از یک قالب که به زنجیر زبان کشیده شده است) یا هر بار نماسازی از یک قالب، در روند معنی‌رسانی، حامل «ضمنی» کل این پشتوانه - یعنی کل قالبی - است که عضو و سخنگوی آن است. در این رهیافت بر این نکته تأکید می‌شود که تجربه زبان‌ور از صحنه‌ها و موقعیت‌ها است که معنایی هر عنصر را در بافت کاربرد واقعی آن امکان‌پذیر می‌کند. به نظر می‌رسد در نمونه موضوع بحث نیز، تصمیم مترجم فارسی حاکی از این است که «احتمالاً» قالب «سازمان» کیفیت منتسب به نهاد مورد نظر را برای مخاطب فارسی‌زبان ایرانی بهتر بازنمایی می‌کند. نکته اینجاست که، در واقعیت روایی، نهاد مخوف مورد اشاره «شرکت» است، اما، از آنجا که در قضاوت مترجم، کارکردهای «دیرآشنا» و حوزه نفوذ «متعارف» یک شرکت خصوصی، از کارکردها و حوزه نفوذ این شرکت خاص فاصله‌ای شگرف دارد، وی بهره‌گیری از تداعی‌های صورت «سازمان» و احضار قالب معنایی آن را مرجح بر صورتی (شرکت) دانسته است که تداعی‌های رایج و قالب معنایی آن با کارکرد نهاد مذکور در این بافت خاص (واقعیت روایی) سازگار نیست. به زعم کرافت (۲۰۰۹: ۴۰۳) دستور، چنانچه از نظرگاه زبان‌شناسی شناختی اجتماعی توصیف شود، متشکل از مثلث نشانه‌شناختی صورت، معنی و جامعه‌ای است که معنی در آن کیفیت متعارف/قراردادی<sup>۳</sup> یافته است. در متن مبدأ نمونه مورد بحث، با معنی متعارف یک صورت زبانی (*company*) بازی خلاقانه شده است. این بازی خلاقانه یا تعدیل اعمال شده در قالب معنایی *company* در متن مبدأ، مترجم محتاط را به صرف نظر از کاربرد معادل نسبی آن و بهره‌گیری از لفظی طرحواره‌ای‌تر (سازمان) واداشته است؛ لفظی که قالب معنایی آن بی‌نیاز به تعدیل مهمی، قابلیت فراخوان تداعی‌های متناسب با رویداد

کاربرد آن را برای جامعه مورد نظر او داراست. نباید از نظر دور داشت که در واقعیت روایی متن مبدأ، «شرکت» واجد ویژگی‌هایی است که با انگاره آرمانی از «شرکت» تناسب حداکثری ندارد. مترجم در مواجهه با نمونه‌ای که فاصله‌اش با پیش‌نمونه<sup>۴</sup> «شرکت» زیاد است، قالبی (سازمان) را جایگزین آن کرده است که «مصدق» مدنظر، یعنی «شرکت ذی‌نفوذ»، با انگاره آرمانی آن ناهمگن نیست. افزون بر این، صورت *company* و برابر لفظبه‌لفظ آن در فارسی، پیش‌نمونه‌هایی واحد را در ذهن گویشوران هر یک از این زبان‌ها بر نمی‌انگیزاند و دلالت‌های مرکزی و حاشیه‌ای آنها نزد گویشوران دو زبان یکسان نیست. بنا به رأی گیرترس (۲۰۰۸: ۲۳) وابستگی ساختار معنایی واحدهای زبانی به پیش‌نمونه، بالقوه زمینه‌ساز سوءتفاهم در مناسبات بینافردی است. هنگامی که دو سوی یک تعامل به پیش‌نمونه‌ای متفاوت از یک نماد زبانی مجهز باشند، بروز تنازع معنی‌شناختی دور از انتظار نیست. در اینجا نیز، پیش‌نمونه صورت *company* نزد گویشوران آمریکایی، یا شرکت‌های قدرتمند و مستقل از دولت پیوند دارد. در آن زبان-فرهنگ، بسیاری از شرکت‌های بزرگ، (برای نمونه، شرکت‌های ارایه‌دهنده فناوری‌های پیشرفته مبتنی بر هوش مصنوعی) از قدرت تعیین‌کننده در مناسبات کلان اقتصادی-اجتماعی برخوردارند. از آن سو، در زبان-فرهنگ مقصد، شرکت‌ها عموماً بنگاه‌های نه‌چندان بزرگ اقتصادی هستند که در عین تولید محصول یا ارائه خدمات نقش سرنوشت‌سازی در جهت‌گیری‌های اصلی ناظر بر حیات اجتماعی ندارند. به این ترتیب، گرچه شرکت بازنمایی شده در مجموعه تلویزیونی مذکور، در زبان-فرهنگ مبدأ نیز غیرواقع‌نمایانه است، با پیش‌نمونه «شرکت» نزد گویشوران انگلیسی‌آمریکایی، در قیاس با پیش‌نمونه «شرکت» نزد گویشوران زبان مقصد، فاصله کمتری دارد. به این ترتیب و با تأکید بر تفاوت تداعی‌های شرکت/*company* در زبان‌های مبدأ و مقصد، دور از انتظار نیست که مترجم تصریح‌گر، متناسب با ملاحظات بینادهنی و مخاطب‌محور، صورتی (سازمان) را برگزیند که گرچه در مقایسه با شرکت طرحواره‌ای‌تر است، الگوی معنی‌داری آن، با نحوه معنی‌رسانی *company* در متن مبدأ شباهت افزون‌تری دارد. در نمونه پیش (۲۰۱۱: ۸۸) نیز همین تصمیم مبتنی بر کم‌زحمت کردن فرایند ادراک «اصل مطلب» است که مترجم را، در بافت گزارش‌دهی به

1. Fillmore  
2. profile  
3. conventional

4. prototype

### Speicherstätten.

در نمونه ۲ که از مصادیق نقل شده در کروگر (۲۰۱۴): (۲۲۰) است، متن مبدأ نمودارکننده حذف در گروه اسمی است. هسته گروه *from onshore storage locations* به اعتبار ملفوظ سازی عنصر زبانی ارجاع دهنده به مصداق آن، *Leakage* در گروه اسمی متناظر پیش از خود، یعنی *Leakage from offshore storage locations* رمزگذاری نشده است. در متن مقصد، از بهره‌گیری از امکان حذف به قرینه لفظی صرف نظر شده است و هسته گروه اسمی، یعنی *Leckagen* مجدداً ملفوظ گشته است. در تحلیل کروگر این «درج واژگانی»<sup>۳</sup> نمونه‌ای از مشخص سازی قلمداد شده است.

مشخص سازی مفهومی است که در تقریر کرافت و کروز (۲۰۰۴: ۵۳) یکی از عملیات‌های تعبیرگری زیرمجموعه «توجه» قلمداد شده است. این عملیات، با افزایش میزان توجه (کیفی)، ویژگی‌های کیفی بیشتری از یک عنصر/صحنه را در تعبیر زبانی می‌گنجاند. برای نمونه، یکی از تفاوت‌های «میوه» و «موز» این است که در «موز»، با افزایش میزان توجه، ویژگی‌های کیفی افزون‌تری دخیل گشته‌اند. در خصوص نمونه (۲) نکته اینجاست که، عدم اتکا به عرف‌های حذفی و ملفوظ‌سازی یک واحد زبانی قابل استنتاج از پاره گفتار - که در متن مقصد نمونه (۲) قابل تشخیص است - از اساس ربطی به کارکرد عملیات کاهش طرحوارگی (مشخص سازی) در تقریر کرافت و کروز از آن (۲۰۰۴) ندارد. در اینجا عملیات تعبیرگری ذی‌ربط، عملیات تفکیک دامنه توجه/ کانون توجه و انگاره دسترس‌پذیری<sup>۴</sup> مصداق است.

در هر رویداد گفتمانی «اطراف» کانون را عناصری پر کرده‌اند که به اندازه آن «جالب توجه» نیستند و با این حال، از تیررس نگاه نیز کاملاً خارج نمانده‌اند. حوزه عناصری از این دست، که در مرتبه ثانویه دسترس‌پذیری توجه‌اند، «دامنه» نام گرفته است. کرافت و کروز (۲۰۰۴: ۵۱) تأکید می‌کنند که ممکن است برخی از عناصر موجود در دامنه با پیشرفت گفتمان به تدریج کانونی شوند. لانگاکر (۲۰۰۸: ۵۹) نیز یادآوری می‌کند که هرگاه مفهومی در جایگاه موضوع گفتمانی تثبیت شده باشد، ممکن است از آن پس ناگفته بماند. از آن سو، هرچه «فرض» حضور کانونی مصداق نزد گوینده کم‌قوت‌تر باشد، روند انتقال آن به کانون توجه - از

سهامداران یک نهاد تجاری متعارف، به انتخابی معکوس ترغیب کرده است. ملاحظه می‌شود که تبدیل هر یک از این دو صورت به دیگری، در بافت مناسب، کارکردی یگانه دارد و به صریح‌تر کردن متن منجر شده است؛ صراحتی که در چارچوب رهیافت مخاطب محور به تصریح، محصول ابهام کمتر و پردازش ساده‌تر است. حاصل سخن این است که نمی‌توان تصریح را در مناسبات صرفاً صوری واحدهای زبانی جست‌وجو کرد؛ و با تغییر بافت متنی و بافت گسترده اجتماعی، ویژگی صراحت‌بخشانه اقلام زبانی نیز الزاماً یکسان نمی‌ماند. درک این دگرگونی وام‌دار درک پویایی معنی (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹: ۱۹) و نیز نقش دانش دایره‌المعارفی مشترک و قالب مفهومی در تولید و تفسیر معنی است. بشیر با بناگذاری نظریه‌اش بر روابط یک‌طرفه ساختاری از پس تبیین این دوسویگی برمی‌آید؛ توسل به ابزارهای تحلیلی زبان‌شناسی شناختی اجتماعی، چنانکه شرح آن رفت، ابزار تبیینی لازم را فراهم می‌کند.

### باز تحلیل نمونه‌های کروگر (۲۰۱۴)

پیش از نقل نمونه‌ها و نقد تحلیل کروگر مقتضی است به اختصار مفهوم «عملیات‌های تعبیرگری» معرفی شود. مشخص سازی و طرحواره‌سازی، یا درجات کم یا زیاد طرحواره‌سازی، در چارچوب نظریه عملیات‌های تعبیرگری کرافت و کروز (۲۰۰۴: ۵۲) متعلق به عملیات واحد تنظیم کیفی میزان توجه<sup>۱</sup> هستند. یکی از اصول بنیادین رهیافت شناختی این است که در تشکیل معنی، افزون بر محتوای مفهومی، شیوه خاص تعبیرگری آن محتوا نیز دخیل است (لانگاکر، ۲۰۰۸: ۴۳). تعبیرگری در این معنا به توانایی انسان در درک یک موقعیت واحد به شیوه‌های گوناگون ارجاع دارد. عملیات‌های تعبیرگری در طبقه‌بندی پیشنهادی کرافت و کروز (۲۰۰۴: ۴۶) به چهار دسته تقسیم می‌شوند؛ آنچه در این مقاله از آن بهره‌برداری می‌شود عملیات تعبیرگری توجه<sup>۲</sup> و خرده‌عملیات‌های زیرمجموعه آن است. اکنون به نقل سه نمونه از اثر کروگر (۲۰۱۴) و بازتحلیل کیفی آنها می‌پردازیم:

ST (English): Humans would be less affected by leakage from offshore storage locations than from onshore storage locations.

TT (German): Leckagen aus Offshore-Speicherstätten hätten weniger Auswirkungen auf den Menschen als Leckagen aus Onshore -

3. lexical insertion  
4. accessibility

1. qualitative scalar adjustment  
2. attention

جانب‌گوينده- طولانی‌تر می‌شود و احتمالاً او ترجیح خواهد داد به نامسازی مکرر واحد زبانی بازنماینده خود مصداق رو آورد. بر این اساس، آنچه زمینه مفهومی سازی *leckagen* را در متن مقصد فراهم کرده است، میل مترجم به تأخیرافکنی در فرض حضور مصداق در «کانون توجه» است؛ چنانچه مترجم از حضور مصداق در کانون توجه مخاطب فرضی اطمینان داشت، دیگر ضرورتی به درج مجدد *Leckagen* احساس نمی‌کرد. کوتاه سخن اینکه، تصریح معنایی رخ داده در متن مقصد نه در حوزه خرده عملیات «مشخص سازی»، بلکه در ساحت عملیات تعیین و تفکیک «کانون توجه و دامنه توجه» رخ داده است.

نمونه (۳) نیز از مثال‌های نقل شده در کروگر (۲۰۱۴: ۲۲۱) ذیل عنوان «مشخص سازی از طریق درج واژگانی» است. در تحلیل ما سازوکار تصریح‌گر دخیل مشخص سازی نیست. ابتدا، نشان خواهیم داد که پدیده مفهومی رخ داده در متن مبدأ از مظاهر فرایندی است که لانگاکر (۲۰۰۰) آن را با توسل به مفهوم «منطقه فعال» معرفی و تبیین کرده است:

ST (English): Road and rail tankers are also technically feasible options. [...] However, they are uneconomical compared to pipelines and ships.

TT (German): Auch der Transport per Lkw und Bahn ist technisch durchführbar. Im Vergleich zum Transport per Pipeline oder Schiff.

لانگاکر (۲۰۰۰: ۶۲-۶۳) از مفهوم «منطقه فعال» برای تبیین ساخت‌هایی بهره می‌گیرد که عناصر محذوف‌شان، به شیوه‌ای غیرمستقیم و از رهگذر عناصر ملفوظ، و به مثابه منطقه فعال، فراخوان می‌شوند و در رابطه نامسازی شده مشارکت می‌کنند. برای نمونه، ناملفوظ بودن صورتی ناظر بر «حرکت» یا «جابجایی»، یعنی ناملفوظ بودن صورتی که ناظر بر نوعی «فعالیت» باشد و بتواند مستقیماً در رابطه موضوعی با نمای «پرسرعت» شرکت کند، در عبارت «اتومبیل پرسرعت» از مصادیق پدیده‌ای است که در آن مفهوم منطقه فعال، قابلیت تبیین‌گری خود را نشان می‌دهد: «حرکت یا جابجایی» از مفاهیم حاضر در قالب‌های مفهومی‌ای است که «اتومبیل» - در مقام عنصر نامسازی شده - بر خود حمل می‌کند و به عنوان منطقه فعال در رابطه با محمول «پرسرعت» شرکت می‌دهد. شرط فراخوان موفقیت‌آمیز یک عنصر تلویحی نامسازی نشده (در اینجا، حرکت) به عنوان منطقه فعال این است که عنصر مورد نظر در آن قالب معنایی‌ای که عنصر ملفوظ آن را

نامسازی می‌کند، برجستگی داشته باشد و با محتوای رابطه نامسازی شده (محمول) یا معنی دایره‌المعارفی مرتبط با آن نیز تلفیق‌پذیر باشد (لانگاکر، ۲۰۰۸: ۳۳۲). از آن سو، در عبارت‌های «اتومبیل تندرو» و «قطار سریع‌السیر» به اعتبار ملفوظ بودن صورت‌های «رو» و «سیر»، پدیده منطقه فعال نقش آفرین نیست و نمای صفتی (تند و سریع) مستقیماً و آشکارا به فعالیت‌های «سیر» و «رولرفتن» نسبت داده شده است. در متن مبدأ نمونه (۳) نیز، *road and rail tankers* «transport/نقل و انتقال» را - که ملفوظ نشده است - به مثابه منطقه فعال و به منظور شرکت در رابطه نامسازی شده (*technically feasible option*) احضار می‌کنند. به بیان دیگر، در متن مبدأ *road and rail tankers* (تریلی و قطار نفت‌کش)، منطقه مفهومی «transport/نقل و انتقال» را - که عنصر بسیار برجسته‌ای در حوزه مفهومی پشتوانه آنها است - فعال ساخته و در رابطه موضوعی با محمول‌های (*uneconomical*) موضوعی با محمول‌های (*technically easible option*) شرکت می‌دهند. از این منظر، آنچه در متن مبدأ *uneconomical* و *technically feasible option* ارزیابی شده است، نه خود قطار و تریلی نفت کش، که بخشی از حوزه مفهومی آنها یعنی «کارکردشان به عنوان ابزارهای نقل و انتقال» است. از این رو ویژگی‌های «از حیث فنی شدنی بودن» و «غیراقتصادی بودن» در پاره‌گفتار فوق به «نقل و انتقال از طریق نفت کش» راجع‌اند.

تعبیرگری دخیل در متن مبدأ را می‌توان بدون بهره‌گیری از تحلیل مبتنی بر منطقه فعال، مصداقی از سازوکار مجاز آفرین «ذکر ابزار انجام کاری و اراده خود آن کار» تلقی کرد. با این حال روی آوردن به تحلیل مبتنی بر منطقه فعال با نظر به کارایی آن در شناسایی مصادیق پرشماری از تلویح است که در اغلب پاره‌گفتارها به چشم می‌خورند. برای نمونه، حتی در عبارت «موزه‌های رسیده»، از آنجا که «رسیده» ویژگی‌ای را رمزگذاری کرده است که به موجودیت‌های منفرد قابل اطلاق است (برخلاف صفت‌هایی از قبیل «یکسان» یا «موازی» که به جمعی از عناصر اطلاق‌پذیر هستند)، آنچه در رابطه نامسازی شده (رسیده) مشارکت کرده است، نه صورت جمع «موزه‌ها»، که موزه‌های منفردی است که هر یک به مثابه منطقه فعال دسترس‌پذیر شده‌اند و در ادغام مفهومی<sup>۱</sup> با «رسیده» شرکت کرده‌اند (نک لانگاکر، ۲۰۰۸: ۳۳۳-۳۳۴). باین حال، اگر صورت

1. conceptual integration

Korrelation eingesetzten Temperaturwerte und gravimetrischen Daten durchzuführen.

در متن مقصد، کارکرد درج *festgestellten Ablagerungen* (عناصر رسوب کرده) این است که به *visual observation* (مشاهده بصری) در متن مبدأ صراحت افزون تر اعطا کند. در متن مبدأ «فرایند/کنش منجرشونده به احراز وجود رسوب»، رمزگذاری زبانی شده و از ملفوظ‌سازی نتیجه این فرایند یعنی خود «عناصر رسوب کرده» صرف نظر شده است. کروگر نمونه فوق را از مصادیق مشخص سازی قلمداد کرده است؛ درحالی که به نظر می‌رسد سازوکار دخیل در تولید صراحت مازاد، اجتناب از کاربست مجاز باشد.

مجاز مفهومی در تقریر کرافت و کروزر (۲۰۰۴: ۴۸) از جمله فرایندهای زیرمجموعه عملیات «توجه» است. در نگاشت مجازی، واحد مفهومی ملفوظ «مبدأ» و واحد مفهومی بیان نشده «مقصد» نامیده می‌شود. این نگاشت درون یک حوزه مفهومی واحد رخ می‌دهد. آن چه این نگاشت را ممکن می‌سازد، به زعم بارسلونا<sup>۲</sup> (۲۰۱۱: ۱۹)، کارکرد کاربردشناختی است؛ منظور از کارکرد کاربردشناختی وجود پیوندی ملموس و کاربردی میان مبدأ و مقصد است (مانند رابطه میان فرمان خودرو و خودرو)؛ پیوندی که با «یک اشاره» از مفهوم مبدأ، مفهوم مقصد را در ذهن مخاطب فعال کند. در متن مبدأ نمونه بالا، «فرایند حصول به یک دریافت حسی» به جای «محتوای آن دریافت حسی» رمزگذاری زبانی شده است. این کاربست خاص فرایند مجاز را می‌توان از مصادیق سازوکار مجاز آفرینی دانست که رادین<sup>۳</sup> و کوچش<sup>۴</sup> (۱۹۹۹: ۳۸) ذکر ادراک و اراده مدرک<sup>۵</sup> نام‌گذاری کرده‌اند. پژوهشگران مزبور کل روابط مفهومی مولد مجاز را به دو گروه کل-کل و جزء-کل تقسیم می‌کنند. در تقریر ایشان رابطه میان کل با اجزا یا هر یک از اجزا با یکدیگر درون الگوهای شناختی آرمانی شده رقم می‌خورد. کنش، ادراک، مالکیت و سببیت از جمله الگوهای مدنظر ایشان است. رابطه مجازی ذکر ادراک و اراده مدرک از مصادیق رابطه جزء-جزء است که درون الگوی شناختی آرمانی «ادراکات»<sup>۶</sup> برقرار می‌شود. مقصود از این مجاز، ذکر یک قوه ادراک حسی خاص، برای نمونه دیدن، و اراده کردن چیزی

«موزه‌های رسیده» در یک ترجمه فرضی درون‌زبانی به «موزه‌هایی که تک‌تکشان رسیده است» دگرگون شود، به معنای خودداری نسبی از کاربست این تعبیرگویی خاص است. اگر نقطه اتصال بین نمای اسمی و صفت «رسیده» به تعبیر لانگاکر (۲۰۰۸: ۳۳۳-۳۳۴) عناصر منفردی است که آن جمع (موزه‌ها) را برمی‌سازند، می‌توان گفت درج «تک‌تک» در متن مقصد، آنچه را که در جمله اول منطقه فعالی «ناملفوظ» بوده تا اندازه‌ای صریح و «ملفوظ» می‌کند. بنابراین، بهره‌گیری از تحلیل مبتنی بر منطقه فعال ما را در تبیین خاصیت تصریح‌گر چنین ترجمه‌هایی نیز یاری خواهد کرد.

چنان که شرح آن رفت، در متن مقصد از کاربست این فرایند خاص اجتناب شده است و همان عنصری (*transport*) در جایگاه دریافت‌کننده ویژگی‌های «از لحاظ فنی امکان پذیر بودن» و «غیراقتصادی بودن» واقع شده است که در معنای تحت‌اللفظی اش نیز استحقاق دریافت آن ویژگی‌ها را دارد. به این ترتیب، درج *transport* در متن مقصد، تغییری است که با اجتناب از کاربست گونه‌ای از عملیات تعبیرگری مجاز رخ داده است. عدم بهره‌گیری از مجاز در متن مقصد، به معنای اعمال فرایند مشخص‌سازی نیست. با بهره‌گیری از مجاز در ارجاع به یک مصداق، میزان طرح‌ورگی / مشخص‌بودگی آن مصداق تغییر نمی‌یابد؛ به همین ترتیب عدم بهره‌گیری از آن نیز ربط وثیقی به کارکرد ویژه عملیات مزبور ندارد.<sup>۱</sup>

دست آخر، به بازتحلیل نمونه نقل شده در (۴) می‌پردازیم:

ST (English): It was interesting to compare the visual observation with the temperature and gravimetric data used in our correlation.

TT (German): Es war interessant, einen Vergleich zwischen den durch Sichtprüfung festgestellten Ablagerungen und der in unserer

۱. برای نمونه، اگر زبان‌ور در عوض پرسیدن «حق‌شناس را خوانده‌ای» بپرسد «کتاب حق‌شناس را خوانده‌ای؟»، گرچه منظور خود را تصریح کرده است، میزان مشخص‌بودگی مصداق را افزایش یا کاهش نداده است. گوینده فرضی در پاره‌گفتار اول صرفاً روش دسترسی به مصداق را تغییر داده است و با اجتناب از بیان کردن مقصد (کتاب)، آن را از رهگذر یک نقطه ارجاع (reference point) دسترس‌پذیر ساخته است؛ در پاره‌گفتار دوم، گوینده با اجتناب از مجاز خود مفهوم مدنظر (مقصد) را ملفوظ کرده و در کانون توجه قرار داده است. حال، اگر گوینده بپرسد «کتاب آواشناسی حق‌شناس را خوانده‌ای؟» میزان توجه کیفی را افزایش داده است، یا بر میزان مشخصی تعبیر افزوده است. از آن سو، اگر «کتاب» را با «اثر» جایگزین کند، تعبیرگری را به قطب طرح‌ورهای نزدیک‌تر نموده است.

2. Barcelona

3. Radden

4. Kövecses

5. perception for things perceived

6. perception ICM

مبتنی بر مجاز کافی نیست. به باور پژوهشگر پیشگفته درک موفقیت‌آمیز هر مجاز در گرو فعال شدن همزمان چند الگوی شناختی مرتبط است. وابستگی فهم مبتنی بر مجاز به این الگوهای شناختی آرمانی شده، موجب می‌شود مترجم محتاط به انتخاب‌هایی رو آورد که فهم آنها به شمار کمتری از این الگوها نیازمند باشند؛ چه اینکه، ممکن است از نظر مترجم، چنین الگوهای (که در متن مبدأ معنی‌سازی مبتنی بر یک مجاز خاص را امکان‌پذیر کرده‌اند) در زبان مقصد کمتر از زبان مبدأ رواج داشته باشند، یا حتی اگر رایج باشند، در فضای متنی «بیگانه» و «ترجمه‌ای» به همان آشنایی مألوفشان جلوه نکنند، و پردازش آنها به اندازه کافی سریع نباشد. مختصر اینکه کاهش طرحواره‌گی صورتی زبانی در متن مقصد و خودداری از تعبیرگری مبتنی بر مجاز دو فرایند متفاوت هستند و نباید انگیزه‌های شناختی یا اجتماعی کاربست آنها را با یکدیگر خلط کرد.

### بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله دو باور مسلط در حوزه پژوهش‌های تصریح ترجمه‌ای صورت‌بندی و ارزیابی انتقادی شده‌اند. در بخش اول نقد باورها، باوری را ارزیابی کردیم که بر حسب آن، درجه‌بندی صورت‌های زبانی بر اساس میزان صراحت، مستقل از بافت کاربردی‌شان امکان‌پذیر است. در آن‌جا، نشان دادیم که «نام خاص» «همواره» مصداق خود را، در قیاس با «وصف معرف»، صریح‌تر شناسایی‌پذیر نمی‌کند و اقتضائات بافتی می‌توانند درجه‌بندی متعارف صورت‌های زبانی را بر هم زنند. در زیربخش اول بخش «باور دوم»: تصریح نوعی مشخص‌سازی است» نیز در پی تأکید بر ماهیت سراسر قالب‌وابسته فرایند تصریح بودیم؛ کارکرد واحد (تصریح‌گری) دو تعبیر در جهات خلاف یکدیگر، اتکاناپذیری مناسبات صرفاً صوری، و نقش ملاحظات بینادهنی را در درک و مفهوم‌سازی این پدیده نشان می‌داد. افزون بر این، در بخش دیگری از ارزیابی انتقادی باور دوم، از رهگذر تحلیل ثانویه نمونه‌های نقل‌شده در اثر کروگر (۲۰۱۴)، نشان دادیم که فرایندهای تصریح‌گر را نباید منحصر به مشخص‌سازی کرد. کوتاه سخن اینکه، دو باور طرح و نقدشده قابل‌اتکا به نظر نمی‌رسند. غلبه این باورها بر پژوهش‌های حوزه تصریح مانع از بازشناسی بسیاری از مصادیق بالقوه دگرگشت تصریح شده است. برای نمونه، هنگامی که اجتناب از کاربرد مجاز مشخص‌سازی تلقی نشود، جست‌وجو و تبیین دیگر

است که به ادراک درآمده است. در متن مبدأ نمونه (۴) نیز *visual observation* (مشاهده بصری) جایگزین مُدرک یا موضوع به‌ادراک درآمده (عناصر رسوب کرده) شده است؛ اما در متن مقصد، محتوای دریافت حسی (عناصر رسوب کرده)، مستقیماً رمزگذاری شده است. ملاحظه می‌شود که حوزه عملیات دخیل در تولید معنی متن مبدأ مجاز است. مجاز نیز زیرمجموعه عملیات توجه است. کرافت و کروزر (۲۰۰۴: ۵۱) تأکید می‌کنند که در مفهوم‌پردازی مجازی، مفهوم مقصد در دامنه یک کانون توجه دیگر (مبدأ) پردازش و تعبیر می‌شود. به زعم ایشان، عدم بهره‌گیری از مجاز، منجر می‌شود که مفهوم مقصد یا همان مصداق مورد نظر نه در دامنه یک کانون توجه دیگر، که خود، به عنوان کانون توجه تظاهر زبانی یابد. به این ترتیب، آنچه تصریح معنایی متن مقصد در نمونه (۴) را رقم زده است نه مشخص‌سازی که امتناع از کاربست مجاز است. انگیزه و زمینه شناختی بهره‌گیری از تصریح مشخص‌سازانه این است که میزان توجه کیفی پایین (یا طرحواره‌گی بالا) در تعبیرگری متن مبدأ، احتمال عدم تشخیص درست محتوا را بالا می‌برد؛ به این ترتیب مترجم با اعمال توجه کیفی جزءنگران‌تر، حتی‌الامکان، مانع تشخیص نادرست مصداق می‌شود. از آن سو، انگیزه شناختی امتناع از تعبیرگری مجازبنیاد را می‌توان اینگونه صورت‌بندی کرد که پردازش مفهوم مقصد در دامنه یک کانون توجه دیگر، یعنی همان پردازشی که به تعبیر کرافت و کروزر (۲۰۰۴: ۵۱) در تعبیرگری مجازبنیاد نیز رخ می‌دهد، همان اندازه که توجه را به آن «کانون توجه دیگر» جلب می‌کند، اگر کاملاً خودکار نشده باشد، توجه را، اندکی، از مفهوم مقصد دور می‌کند و بر زحمت استنتاجی مخاطب می‌افزاید؛ به همین دلیل ممکن است مترجم به‌منظور کاهش زحمت پردازشی برای مخاطب به مجاززدایی رو آورد. الگوهای شناختی آرمانی شده، چنانکه لیتل مور<sup>۱</sup> (۲۰۱۵: ۱۲-۱۳) تأکید می‌کند، مبنای بسیاری از اصطلاحات تخصصی عمدتاً مجازبنیادی هستند که در حوزه‌های مختلف به کار می‌روند. در این الگوها هم تجربه شخصی زبانی و اثرگذار است و هم تجربه دیگران؛ این همان نکته‌ای است که لیتل مور (۲۰۱۵: ۱۲-۱۳) آن را برساختن اجتماعی مجاز می‌داند. به بیان دیگر این الگوها فراورده تجربه مشترک افرادی است که در یک زیست‌جهان واحد به سر می‌برند. افزون بر این، صرفاً یک الگوی شناختی آرمانی شده واحد برای فهم یک تعبیر زبانی

که مترجمان پراقبال یک زبان-فرهنگ خاص به کار می‌بندند، با عادت‌های فرهنگی آن زبان-فرهنگ باشند. برای نمونه، می‌توان این پرسش را پیش کشید که آیا گرایش به کار بست سازوکار طرحواره‌سازی در تصریح با رفتار اجتماعی کلیشه‌سازی و نگرش قالب‌واره‌ای مرتبط است؟ یا می‌توان در این باره تتبع کرد که بهره‌گیری گسترده از سازوکارهای تصریح‌گر با روحیه دست‌کم‌انگاری مخاطب یا اقبال احتمالی مخاطب به رفتار آموزشی آماده‌سازی «لقمه‌های جویده» چه نسبتی دارد. کندوکاو زبان‌شناسی نظری در جست‌وجوی دخل‌وتصرف‌های تصریح‌گر در حوزه عملیات‌های تعبیرگری عرصه‌ای گسترده پیش روی دیگر نظام‌های دانش می‌گشاید که سیروس‌سیاحت عالمانه در آن دست علوم انسانی را خالی نخواهد گذاشت.

مصادق‌های اجتناب از مجاز در ترجمه - اجتنابی که پیش از این انگیزه آن تبیین نشده بود- با توسل به مفهوم تصریح و زمینه‌های شناختی-اجتماعی مرتبط با آن (برای نمونه، رواج‌نداشتن یک الگوی شناختی آرمانی شده در یک زبان-فرهنگ خاص) امکان‌پذیر می‌شود. نظر به اتکاناپذیری باورها و رویه‌های پیشگفته، پیشنهاد می‌شود که پژوهش‌های حوزه تصریح بدون اتکا به این باورها و با توجه کافی به انگیزه‌های شناختی-اجتماعی وقوع این فرایند ترجمه‌ای و نقش‌های بینادهنی دخیل در آن انجام پذیرند. گذر از این باورها و جست‌وجوی تصریح در شمار پرتنوع سازوکارهای مفهوم‌سازی این زمینه را فراهم می‌کند که کار بست تصریح در هر یک از این حوزه‌ها متناسب با زمینه‌های شناختی-اجتماعی آن فرایندهای مفهوم‌سازی تبیین شود. پژوهش‌های آتی می‌توانند در جست‌وجوی رابطه احتمالی انواع تصریحی

## منابع

رویکردی شناختی اجتماعی به چندمعنایی واژگانی مطالعه موردی: «تپیل». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. سال ۱۱، شماره ۲ (پیاپی ۲۱)، ۱۸۱-۲۰۱.  
 منتشرعی، سید محمود و فاطمه یوسفی‌راد (۱۳۹۸).  
 رویکردی شناختی اجتماعی به چندمعنایی واژگانی مطالعه موردی: «جیگر». *فصلنامه زبان‌شناسی اجتماعی*، دوره ۳، شماره ۱ (پیاپی ۹)، ۷۴-۵۹.  
 یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۸۳). *گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی*. تهران: انتشارات هرمس.  
 یوسفی‌راد، فاطمه و سید محمود منتشرعی (۱۳۹۷). پرتویی از زبان‌شناسی شناختی اجتماعی بر فرهنگ‌نگاری. *فصلنامه پازند*. سال ۱۴، شماره ۵۲-۵۳، ۹۷-۱۱۲.

دبیر مقدم، محمد؛ فاطمه یوسفی‌راد؛ ویدا شقاقی و سید محمود منتشرعی (۱۳۹۷). *زبان‌شناسی شناختی اجتماعی: رویکردی نوین به معنا و تنوعات زبانی. فصلنامه زبان‌شناسی اجتماعی*. دوره ۲، شماره ۲ (پیاپی ۴)، ۲۰-۲۹.  
 راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).  
 زندگی، بهمن و بهزاد احمدی (۱۳۹۵). *نام‌شناسی اجتماعی-شناختی: حوزه نوین مطالعات میان‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، دوره ۹، شماره ۱، ۹۹-۱۲۷.  
 منتشرعی، سید محمود و فاطمه یوسفی‌راد (۱۳۹۸). *الف*.

Barcelona, A. (2011). Reviewing the properties and prototype structure of metonymy. In K. Benczes, A. Barcelona & F. J. Ruiz de Mendoza Ibáñez (eds.), *Defining metonymy in cognitive linguistics: Towards a consensus view* (pp. 7-58). Amsterdam: John Benjamins.  
 Becher, V. (2010). Abandoning the notion of 'translation-inherent' explicitation. Against a 6-dogma of translation studies. *Across Languages and Cultures*, 11(1), 1-28.  
 Becher, V. (2011). *Explicitation and implicitation in translation. A corpus-*

*based study of English-German and German-English translations of business texts*. Doctoral dissertation, Hamburg.  
 Blum-Kulka, S. (1986). Shifts of cohesion and coherence in translation. In J. House & S. Blum-Kulka (eds.), *Interlingual and intercultural communication* (pp. 17-35). Tübingen: Gunter Narr.  
 Clark, H. H. (1996). *Using language*. Cambridge: Cambridge University Press.  
 Croft, W. (2009). Toward a social cognitive linguistics. In V. Evans and S. Pourcel (eds.), *New directions in Cognitive*

- Linguistics* (pp. 395-420). Amsterdam: John Benjamins.
- Croft, W. & Cruse, D.A. (2004). *Cognitive linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Diessel, H. (2006). Demonstratives, joint attention, and the emergence of grammar. *Cognitive Linguistics*, 17(4), 463-489.
- Divjak, D.S. & Levshina, N. & Klavan, J. (2016). Cognitive linguistics: Looking back, looking forward. *Cognitive Linguistics*, 27(4), 447-463.
- Fillmore, C. (1982). Frame semantics. In the linguistic society of Korea (ed.), *Linguistics in the morning calm* (pp. 111-137). Seoul: Hanshin.
- Geeraerts, D. (2008). Prototypes, stereotypes, and semantic norms. In G. Kristiansen & R. Dirven (eds.), *Cognitive sociolinguistics: Language variation, cultural models, social systems* (pp. 21-44). Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
- Ghesquiere, L., Brems, L. & Van de Velde, F. (2014). Intersubjectivity and intersubjectification: Typology and operationalization. In L. Brems, L. Ghesquiere & F. Van de Velde (eds.), *Intersubjectivity and intersubjectification in grammar and discourse* (pp. 129-154). Amsterdam /Philadelphia: John Benjamins.
- Hakim, C. (1982). *Secondary analysis in social research: A guide to data sources and method examples*. London: George Allen & Uwin.
- Heltai, P. (2005). Explication, redundancy, ellipsis and translation. In K. Károly & A. Fóris (eds.), *New trends in translation studies. In honour of Kinga Klaudy* (pp. 45-74). Budapest: Akadémiai Kiadó.
- Hoffner, C. A. (2020). Same gender characters: Appeal and identification. In J. Bulk (ed.), *The international encyclopedia of media psychology*. Hoboken: Wiley Blackwell. <https://doi.org/10.1002/9781119011071.iemp0269>.
- Hollmann, W. B. (2013). Constructions in cognitive sociolinguistics. In T. Hoffmann & G. Trousdale (eds.), *The Oxford handbook of construction grammar* (pp. 491-511). Oxford: Oxford University Press.
- House, J. (2004). Explicitness in discourse across languages. In J. House, W. Koller & K. Schubert (eds.), *Neue Perspektiven in der Übersetzungs- und Dolmetschwissenschaft* (pp. 185-208). Bochum: AKS.
- Jose, P. E. (1989). The role of gender and gender role similarity in readers' identification with story characters. *Sex Roles*, 21, 697-713.
- Klaudy, K. & Károly, K. (2005). Implication in translation: Empirical evidence for operational asymmetry in translation. *Across Languages and Cultures*, 6(1), 13-28.
- Klaudy, K. (2008). Explication. In M. Baker & G. Saldanha (eds.), *Routledge encyclopedia of translation studies* (pp. 104-108). London: Routledge.
- Klaudy, K. (2009). The asymmetry hypothesis in translation research. In R. Dimitriu & M. Shlesinger (eds.), *Translators and their readers. In Homage to Eugene A. Nida* (pp. 283-303). Brussels: Les Editions du Hazard.
- Kristiansen, G. & Dirven, R. (2008). Introduction: Cognitive linguistics: Rationale, methods and scope. In G. Kristiansen & R. Dirven (eds.), *Cognitive sociolinguistics: Language variation, cultural models, social systems* (pp. 1-20). Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
- Kruger, R. (2014). *Exploiting the interface between scientific and technical translation and cognitive linguistic: The case of explication and emplication*. Doctoral dissertation, University of Salford.
- Langacker, R. (2000). *Grammar and conceptualization*. Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
- Langacker, R. (2008). *Cognitive grammar: A basic introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Littlemore, J. (2015). *Metonymy: Hidden shortcuts in language, thought and communication*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Radden, G. & Kövecses, Z. (1999). Towards



- a theory of metonymy. In K. U. Panther & G. Radden (eds.), *Metonymy in language and thought* (pp.17–59). Amsterdam: John Benjamins.
- Schiffrin, D. (1994). *Approaches to discourse*. Cambridge, Massachusetts: Blackwell Publishers.
- Tantucci, V. & Di Cristofaro, M. (2020). Pre-emptive interaction in language change and ontogeny: The case of [there is no NP]. *Corpus Linguistics and Linguistic Theory*, <https://doi.org/10.1515/cllt-2020-0007>.
- Vinay, J.P. & Darbelnet, J. (1958/1995). *A comparative stylistics of French and English: A methodology for translation*. (J.C. Sager & M.J. Hamel Trans.), Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins.
- Wolf, H. & Polzenhagen, F. (2009). *World Englishes: A cognitive sociolinguistic approach*. Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
- Yousefi Rad, F., Motesharrei, S. M. & Dabir Moghadam, M. (2019). A cognitive sociolinguistic approach to lexical polysemy, a case study: Persian adjective /Sax/. *Intl. J. Humanities*, 26(2), 70-76.

## A Critical Evaluation of Widespread Beliefs in Explicitation Studies from the Perspective of Social Cognitive Linguistics: A Step in the Direction of Reconceptualizing Explicitation in Translation

Soheil Daneshzadeh<sup>\*1</sup>, Gholamhosein Karimi-Doostan<sup>2</sup>

1. Ph.D. in Linguistics, University of Tehran, Iran

2. Professor of Linguistics, University of Tehran, Iran

### Extended Abstract

#### Introduction

The process of translational explicitation was introduced by Vinay and Darbelnet in 1958. According to the aforementioned authors this process will bring to the target text a burden of information which have been implicitly conveyed in the source text, and would have been recovered through contextualization. Although at the beginning of this line of research, cohesive ties were considered the most important host to this phenomenon, later researchers widened the search and looked for explicitation in all linguistic levels. This, in turn, led to a kind of inflation in “identified” explicitation instances, as well as, a difference in opinion about the nature of this translational shift. Another related factor which contributed to the theoretical disagreements in the field is the dominance of some unchecked beliefs. In this research we argue that two fundamental beliefs in explicitation studies should be revisited. Our point of departure will be Social Cognitive Linguistics. These beliefs are as follows: 1) Degrees of explicitness are determined on the basis of linguistic forms. 2) Explicitation is a type of specification. By applying cognitive linguistic insights about processes of meaning production, and taking into account the social aspect of meaning in our critical evaluation, we take a step towards a more comprehensive definition of explicitation, a step in the direction of reconceptualization of this process which can be useful in identifying, as well as explaining, different linguistic manifestations of this particular translational shift.

#### Method

In order to evaluate the first belief a small semi-structured interview was carried out. To conduct qualitative analysis we applied Cognitive Linguistic concepts and insights. In critical evaluating of the second widespread belief in explicitation research, secondary data analysis (Hakim, 1982) was employed to examine preexisting qualitative research data. We reanalyzed three characteristic examples from Kruger (2014) and one example from Becher (2011), using tools from Cognitive Linguistics and Social Cognitive Linguistics.

#### Findings

In examining the first belief it is demonstrated that degrees of explicitness cannot always be attributed to isolated linguistic forms, and other factors such as shared encyclopedic knowledge, semantic frame, context, intersubjectivity and pre-emptive actions on the part of the translator should be taken into consideration. In evaluating the second belief we reanalyzed four examples which have been taken from two previous researches, and demonstrate that it is not the process of specification that has caused explicitation, and consequently explicitation cannot be reduced to this one construal operation.

#### Discussion and Conclusion

In this study we evaluated two widespread beliefs in explicitation studies from the perspective of Social Cognitive Linguistics. In evaluating these two specific beliefs we came to the conclusion that these beliefs not only are unreliable, but also-being widespread- they have almost made it impossible for researchers to search for, and sufficiently explain many potential instances of explicitation in translation. In light of these findings we propose that explicitation researchers should take into account the socio-cognitive motivations for this type of translational shift, and explicitation and explicitation mechanisms should be defined in terms of various conceptualization processes and construal operations that take place in the process of translational explicitation.

**Keywords:** Explicitation, translation, semantic frame, encyclopedic meaning, context, Construal operations, sociolinguistics.

## References

- Barcelona, A. (2011). Reviewing the properties and prototype structure of metonymy. In K. Benczes, A. Barcelona & F. J. Ruiz de Mendoza Ibáñez (eds.), *Defining metonymy in cognitive linguistics: Towards a consensus view* (pp. 7-58). Amsterdam: John Benjamins.
- Becher, V. (2010). Abandoning the notion of ‘translation-inherent’ explicitation. Against a 6-dogma of translation studies. *Across Languages and Cultures*, 11(1), 1–28.
- Becher, V. (2011). *Explicitation and implicitation in translation. A corpus-based study of English-German and German-English translations of business texts*. Doctoral dissertation, Hamburg.
- Blum-Kulka, S. (1986). Shifts of cohesion and coherence in translation. In J. House & S. Blum-Kulka (eds.), *Interlingual and intercultural communication* (pp. 17-35). Tübingen: Gunter Narr.
- Clark, H. H. (1996). *Using language*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Croft, W. (2009). Toward a social cognitive linguistics. In V. Evans and S. Pourcel (eds.), *New directions in Cognitive Linguistics* (pp. 395-420). Amsterdam: John Benjamins.
- Croft, W. & Cruse, D.A. (2004). *Cognitive linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dabirmoghaddam, M., Yousefi Rad, F., Shaghaghi, V. & Motesharrei, S. M. (2018). Cognitive sociolinguistics: Introducing a new approach to meaning and linguistic variations. *Iranian Journal of Sociolinguistics*, 2(2), 20-29.
- Diessel, H. (2006). Demonstratives, joint attention, and the emergence of grammar. *Cognitive Linguistics*, 17(4), 463–489.
- Divjak, D.S. & Levshina, N. & Klavan, J. (2016). Cognitive linguistics: Looking back, looking forward. *Cognitive Linguistics*, 27(4), 447-463.
- Fillmore, C. (1982). Frame semantics. In the linguistic society of Korea (ed.), *Linguistics in the morning calm* (pp. 111–137). Seoul: Hanshin.
- Geeraerts, D. (2008). Prototypes, stereotypes, and semantic norms. In G. Kristiansen & R. Dirven (eds.), *Cognitive sociolinguistics: Language variation, cultural models, social systems* (pp. 21-44). Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
- Ghesquiere, L., Brems, L. & Van de Velde, F. (2014). Intersubjectivity and intersubjectification: Typology and operationalization. In L. Brems, L. Ghesquiere & F. Van de Velde (eds.), *Intersubjectivity and intersubjectification in grammar and discourse* (pp. 129-154). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Hakim, C. (1982). *Secondary analysis in social research: A guide to data sources and method examples*. London: George Allen & Unwin.
- Heltai, P. (2005). Explicitation, redundancy, ellipsis and translation. In K. Károly & A. Fóris (eds.), *New trends in translation studies. In honour of Kinga Klaudy* (pp. 45–74). Budapest: Akadémiai Kiadó.
- Hoffner, C. A. (2020). Same gender characters: Appeal and identification. In J. Bulk (ed.), *The international encyclopedia of media psychology*. Hoboken: Wiley Blackwell.  
<https://doi.org/10.1002/9781119011071.iemp0269>.
- Hollmann, W. B. (2013). Constructions in cognitive sociolinguistics. In T. Hoffmann & G. Trousdale (eds.), *The Oxford handbook of construction grammar* (pp. 491-511). Oxford: Oxford University Press.
- House, J. (2004). Explicitness in discourse across languages. In J. House, W. Koller & K. Schubert (eds.), *Neue Perspektiven in der Übersetzungs- und Dolmetschwissenschaft* (pp. 185–208). Bochum: AKS.
- Jose, P. E. (1989). The role of gender and gender role similarity in readers` identification with story characters. *Sex Roles*, 21, 697-713.
- Klaudy, K. & Károly, K. (2005). Implicitation in translation: Empirical evidence for operational asymmetry in translation. *Across Languages and Cultures*, 6(1), 13-28.
- Klaudy, K. (2008). Explicitation. In M. Baker & G. Saldanha (eds.), *Routledge encyclopedia of translation studies* (pp. 104-108). London: Routledge.
- Klaudy, K. (2009). The asymmetry hypothesis in translation research. In R. Dimitriu & M. Shlesinger (eds.), *Translators and their readers. In Homage to Eugene A. Nida* (pp. 283–303). Brussels: Les Editions du Hazard.
- Kristiansen, G. & Dirven, R. (2008). Introduction: Cognitive Linguistics: Rationale, Methods and Scope. In G. Kristiansen & R. Dirven (eds.), *Cognitive Sociolinguistics: Language Variation, Cultural Models, Social Systems* (pp. 1-20). Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
- Kruger, R. (2014). *Exploiting the Interface Between Scientific and Technical Translation and Cognitive*

- Linguistic: The Case of Explicitation and Implication*. Doctoral dissertation, University of Salford.
- Kristiansen, G. & Dirven, R. (2008). Introduction: Cognitive linguistics: Rationale, methods and scope. In G. Kristiansen & R. Dirven (eds.), *Cognitive sociolinguistics: Language variation, cultural models, social systems* (pp. 1-20). Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
- Kruger, R. (2014). *Exploiting the interface between scientific and technical translation and cognitive linguistic: The case of explicitation and implication*. Doctoral dissertation, University of Salford.
- Langacker, R. (2000). *Grammar and conceptualization*. Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
- Langacker, R. (2008). *Cognitive grammar: A basic introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Littlemore, J. (2015). *Metonymy: Hidden shortcuts in language, thought and communication*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Motesharrei, S.M. & Yousefi Rad, F. (2020). A cognitive sociolinguistic approach to lexical polysemy, a case study: Persian adjective /topol/. *Journal of Linguistics & Khorasan Dialects*, 11(2), 181-201.
- Motesharrei, S.M. & Yousefi Rad, F. (2020). A cognitive sociolinguistic approach to lexical Polysemy: A Case Study of Persian Word /jigar/. *Iranian Journal of Sociolinguistics*, 3(1), 59-74.
- Radden, G. & Kövecses, Z. (1999). Towards a theory of metonymy. In K. U. Panther & G. Radden (eds.), *Metonymy in language and thought* (pp.17-59). Amsterdam: John Benjamins.
- Rasekh Mahand, M. (2010). *An introduction to cognitive linguistics: Theories and concepts*. Tehran: The organization for researching and composing University Textbooks in the Humanities (SAMT).
- Schiffrin, D. (1994). *Approaches to discourse*. Cambridge, Massachusetts: Blackwell Publishers.
- Tantucci, V. & Di Cristofaro, M. (2020). Pre-emptive interaction in language change and ontogeny: The case of [there is no NP]. *Corpus Linguistics and Linguistic Theory*, (). <https://doi.org/10.1515/cllt-2020-0007>.
- Vinay, J.P. & Darbelnet, J. (1958/1995). *A comparative stylistics of French and English: A methodology for translation*. (J.C. Sager & M.J. Hamel Trans.), Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins.
- Wolf, H. & Polzenhagen, F. (2009). *World Englishes: A cognitive sociolinguistic approach*. Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
- Yarmohammadi, L. (2004). *Mainstream and critical discourse*. Tehran: Hermes.
- Yousefi Rad, F., Motesharrei, S. M. & Dabir Moghadam, M. (2019). A cognitive sociolinguistic approach to lexical polysemy, a case study: Persian adjective /Sax/. *Intl. J. Humanities*, 26(2), 70-76.
- Yousefi Rad, F., Motesharrei, S.M. & Dabir Moghadam, M. (2019). A cognitive sociolinguistic Approach to lexical polysemy, A case study: Persian adjective /Sax/. *Intl. J. Humanities*, 26(2), 70-76.
- Zandi, B. & Ahmadi, B. (2017). Cognitive socio-onomastics: A new domain interdisciplinary studies. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 9(1), 99-122.